

شیر و عسل

روپی کائور



برگردان: مریم صفرزاده

پر فروش ترین کتاب نیویورک تایمز

شیر و عسل

روپی کائور

برگردان: مریم صفرزاده

دخترم اولین زن از نسل مادران من است که آزاد است
در آنچه می اندیشد، آنچه می خواهد و آنچه می
پوشد. این برگردان، پیش کشی است به او و
سپاسگزاری است از اولین هایی که این مهم را سبب
گشته اند.

ایستاده ام
بر بلندای از خودگذشتگی میلیون ها زن
و می اندیشم
چه می توانم انجام دهم
برای مرتفع تر کردن این کوه
تا زن های بعد از من
افق های دورتری را ببینند

فهرست بخش ها

دردها

عشق ها

جدایی ها

تسکین ها

درباره ی نویسنده

درباره ی کتاب

درد ها

پرسید

چگونه آسان است برای

مهربان بودن با مردم

شیر و عسل چکه کرد از لب هایم

از آنجا که مردم

مهربان نبوده اند با من

لب هایش بوی گرسنگی می دادند
اولین پسری که مرا بوسید
همان گرسنگی پدرش
ساعت ۴ صبح
درحالی که روی مادرش ضیافت برپا کرده بود
شانه هایم را به پایین فشرد
مثل فرمان اولین دوچرخه
که سوارش شده بود
پنج ساله بودم
او اولین پسر بود
که به من آموخت
بدنم برای عرضه به مردان است
آموختم
که هر حسی داشته باشم
جز حس کامل بودن
و من
همان قدر خالی بودم
که مادر آن پسر
در ساعت ۴:۱۱



به تو آموخته اند
پاهایت ایستگاهی هستند
برای مردان
مردانی که جویای جایی برای تجدید قوا هستند
یک بدن تهی
خالی برای مهمانان
که می آیند اما نمی مانند

این خون توست
در رگ های من
به من بگو
چگونه فراموش کنم

عروسکی در دستان توست
عروسکی هم اندازه ی دختران
دخترانی که عموهایت دست مالی می کنند
می پرسد:

"دستاش کجا بودن؟"

و تو اشاره می کنی به لای پاهای عروسک
همان نقطه ای که او انگشتش را در تو فرو کرد
مثل یک اعتراف

"چه حسی داری؟"

غده ی داخل گلویت را با دندان بیرون می کشی
و می گویی

"خوبم"

"یعنی بی حس ام"



-جلسات مشاوره وسط
هفته

قرار بود اولین مرد زندگیت باشد
هنوز در همه جا
در جستجویش هستی

-پدر

از صدای من
ترسیدی
آن قدر که من هم
از آن ترسیدم



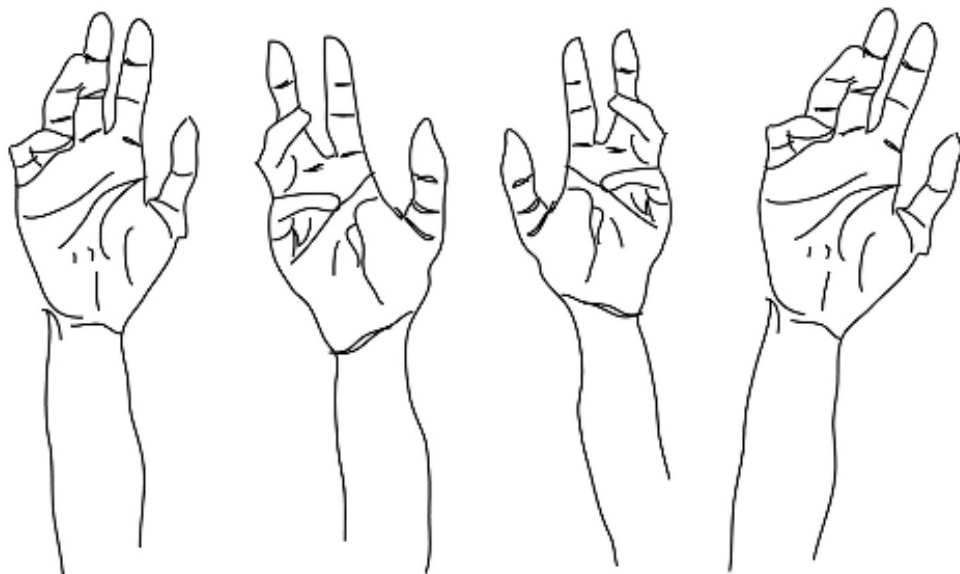
دخترک گل سرخی بود
در دستانشان
همان ها که
خیالی برای نگهداشتن او نداشتند

شب
پدر فریاد می کشد
و دختر می هراسد
روز
دختر در آغوش پدر می شنود
که دوستش دارد
که فریادهایش از سر عشق است
دختر زنی می شود
با اعتماد به مردانی که به او صدمه می زنند
آنها بسیار
شبيه پدرهستند



من سکس داشته ام
اما نمی دانم
عشق بازی چه حسی دارد

اگر می دانستم که امنیت چیست
وقت کمتری را صرف رسیدن به
آغوش هایی که امن نیستند می کردم



سکس تمایل دو جانبه اس
اگه یکی دراز کشیده و کاری نمی کنه
اگه آماده نیست
اگه حسشو نداره
یا خیلی ساده دلش نمی خواد
و با وجود این طرف مقابل
با بدنش سکس می کنه
این عشق نیست
این تجاوزه

ظرفیت بسیار بالایی برای عشق داریم
و همچنان انتخاب می کنیم
که سمی باشیم



توهمی بزرگ تر از این در دنیا نیست
که تو زنی بی آبرو هستی
چرا که کوشیده ای از قلب و تنت محافظت کنی

پاهایم را با پاهایت
به زمین میخ کردی
و خواستی که
بایستم



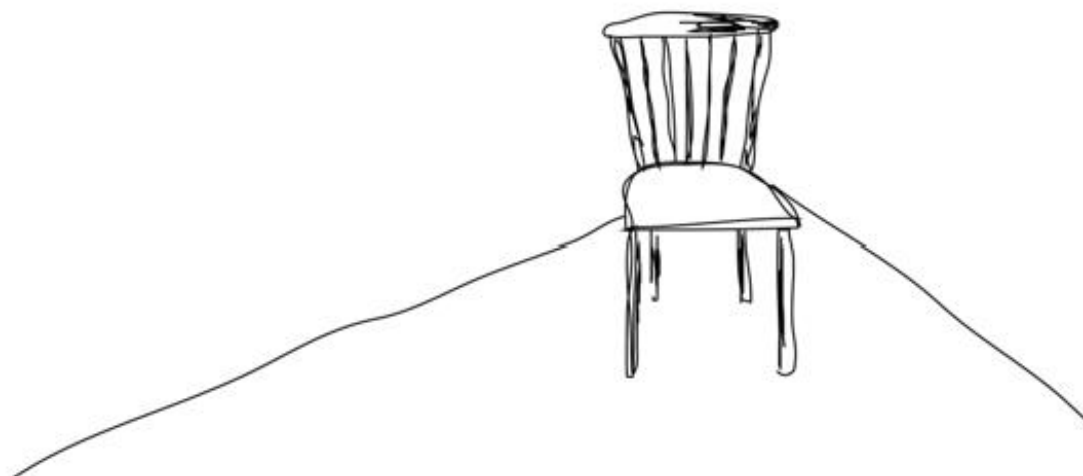
تجاوز
دو پاره ات
می کند

اما
نابودت
نمی کند

غم
را زنده نگه داشته ای
غم
نباید زندگی کند



دختر
نباید مجبور باشه
که برای داشتن رابطه با پدرش
التماس کنه

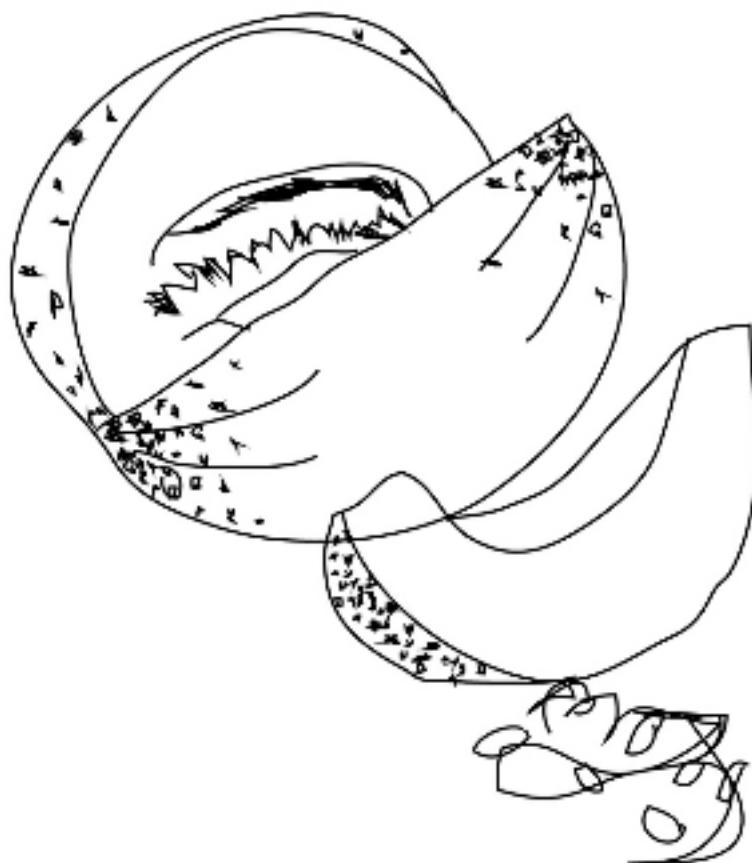


کوشش برای متقاعد کردن خودم
که می توانم حریم بزرگ تری داشته باشم
مانند نوشتن با دست چپ است
درحالی که راست دست زاده شده ام

- گوشه گیری مادرزادی است

می گویی ساکت شوم
زیرا باوره‌ایم از زیبایی ام می گاهند
من اما از آتش درون قلبم ساخته نشده ام
که بتوان خاموشم کرد
من از روشنایی زبانم خلق نشده ام
که بتوان براحتی مرا بلعید
من استوار هستم
نیمی برنده و نیمی حریر
فراموش کردنم دشوار است
فهمیدنم آسان نیست

با انگشتاش
درون دخترک رو بیرون می کشه
انگار توی طالبی رو
می تراشه

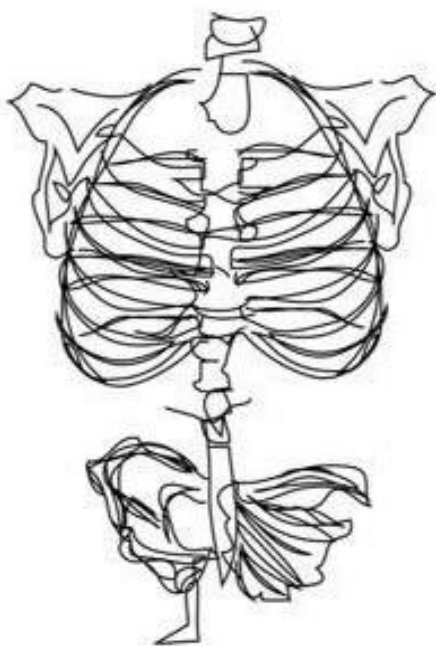


بار عشقی که مادر
نثارت می کند
بیشتر از توان شانه های توست

پدر غایب است

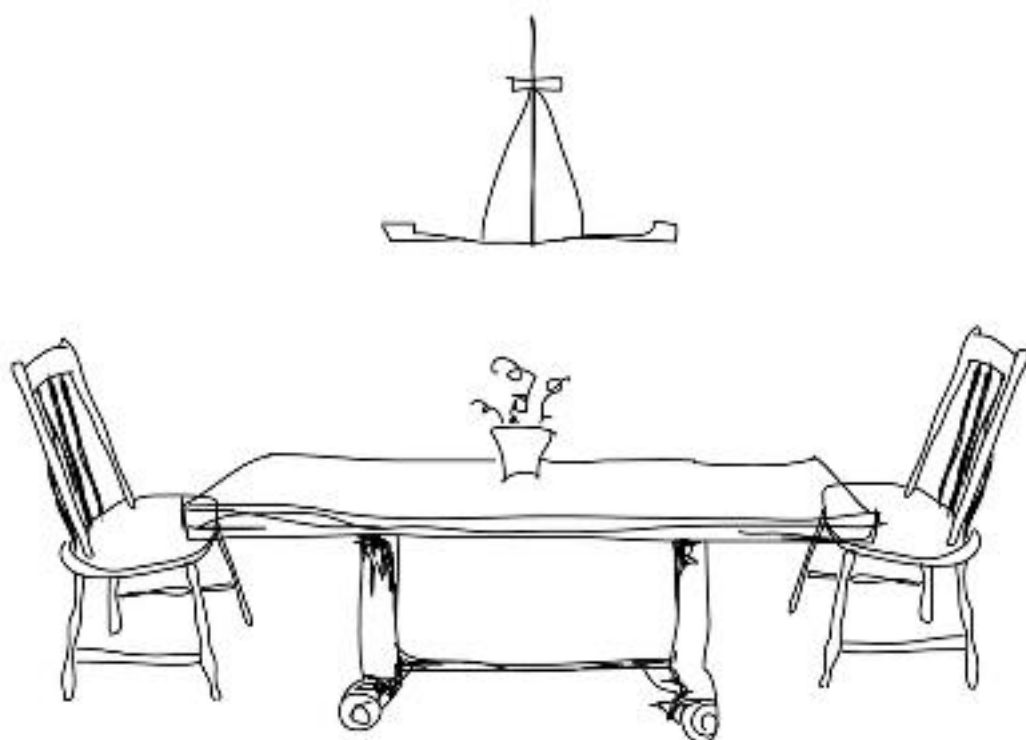
تو جنگ هستی
مرز میان دو کشور
یک غیر نظامی مصدوم
یک تضاد
هم وصل شان می کنی
و هم سبب جدایی شان هستی

خارج شدن از شکم مادرم
اولین تجربه ناپدید شدنم بود
آموختم که ناچیز باشم
برای خانواده ام
که دختران شان را نامرئی می خواستند
و این دومین تجربه بود
مهارت تهی بودن
ساده به دست می آید
باورشان کن
وقتی که می گویند تو هیچ هستی
"من هیچ هستم"
"من هیچ هستم"
"من هیچ هستم"
مانند یک آرزو برای خودت تکرار کن
آن قدر که تنها نشان حیات تو
حرکات سینه ات باشد



خیلی شبیه مادرت هستی
-حساسیت مادرمو به ارث بردم
چشماتون عین هم هستن
-هر دومیون خیلی خسته ایم
و دستاتون
-انگشتای هر دومیون پژمرده هستن
اما اون خشم
مادرت اون عصبانیتو نداره
-درست میگی
-این خشم تنها چیزیه
که از پدرم به ارث بردم

موقع شام مادر دهانش را باز می کند
پدر حروف کلمه ی هیس را
بین لب های مادر فرو می کند
"هیچ وقت با دهان پر حرف نزن"
این گونه مادرم
با دهان بسته زندگی می کند



زانوهامان با فشار
از هم باز شدند
به دست پسرعموها
و عموها
و مردها
بدن هامان لمس شدند
به دست انسان های اشتباه
حالا ما
در بستری سرشار از امنیت
می ترسیم

پدر. تو همیشه تماس می گیری بدون این که چیز خاصی بگی. می پرسی چه کار می کنم یا کجا میرم و وقتی که سکوت بین ما به اندازه ی یک عمر کش پیدا می کنه من تلاش می کنم که سوالایی پیدا کنم تا صحبتمون ادامه پیدا کنه. اما اون چه آرزوی گفتنش رو دارم اینه. می فهمم که این دنیا تو رو شکسته. خیلی سخت بوده که روی پاهات بایستی. من تو رو سرزنش نمی کنم برای این که نمی دونستی چطور با من مهربون باشی. گاهی بیدار می مونم و به زخم های تو فکر می کنم. زخم هایی که هیچ وقت اون قدر بهشون اهمیت ندادی که در موردشون حرف بزنی. من هم از همون خون رنج کشیده هستم. از همون استخوون که اون قدر محتاج توجه هستم که توی خودم می شکنم. من دختر تو هستم. می دونم که یه صحبت کوتاه تنها راهی هست که تو می شناسی برای این که به من بگی که دوستم داری. چون که این تنها راهی هست که من می شناسم که به تو همینو بگم.



با دوتا انگشتات انگار منو شخم می زنی و من بیشتر از هر چیزی شوکه هستم. بیشتر حس مالیده شدن پلاستیک روی یک زخم باز رو داره. من اصلن خوشم نمیاد. تو تندتر و تندتر فشار می دی. اما من هیچ حسی ندارم. توی صورتم دنبال یه واکنش می گردی. شروع می کنم به نقش بازی کردن شبیه اون زن های لخت توی فیلم ها. فیلم هایی که وقتی فکر می کنی کسی نگاهت نمی کنه تماشا می کنی. من صدای ناله هاشون رو تقلید می کنم. تو خالی و گرسنه. می پرسی خوشم میاد. می گم آره. باور می کنی.

چیزی که در مورد پدر و مادر معتاد وجود داره
اینه که

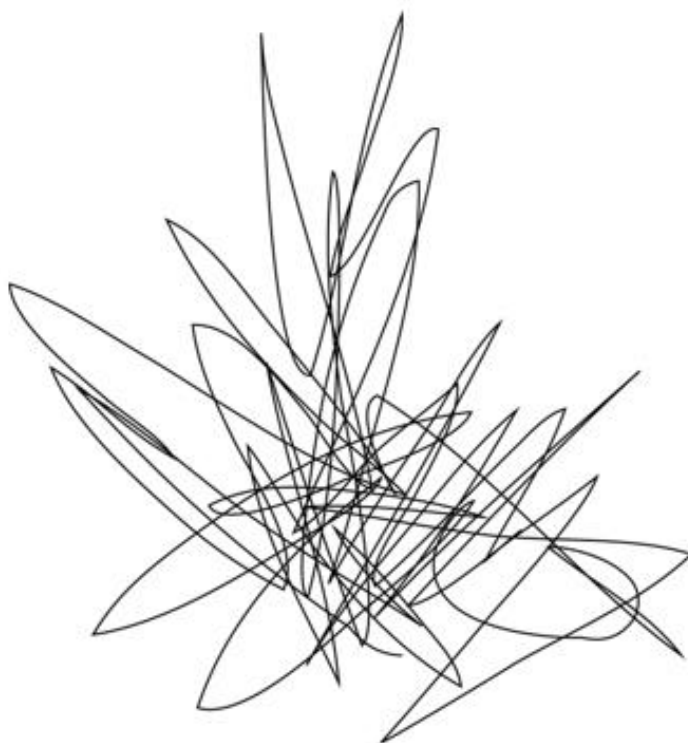
پدر یا مادر معتاد
اصلن وجود ندارن

چون خیلی ساده
یک معتاد

نمی تونه اونقد طولانی هوشیار بمونه
که بچه اش رو بزرگ کنه

نمی تونم بفهمم که مادرم
از پدرم می ترسه
یا عاشقشه

می لرزم وقتی لمس می کنی
می ترسم اون باشه



عشق ها

وقتی که مادرم
برای بچه دومش باردار بود
چهار سالم بود
به شکمش اشاره کردم در حالی که نمی فهمیدم
چرا مادرم اون قدر چاق شده
پدرم منو بین بازوهاش که شبیه تنه ی درخت بودن،
بلند کرد

گفت نزدیک ترین چیز به خدا روی زمین
بدن زن هست که زندگی از اون به وجود میاد

این که یه مرد بزرگسال
چیزی به این قدرتمندی
رو

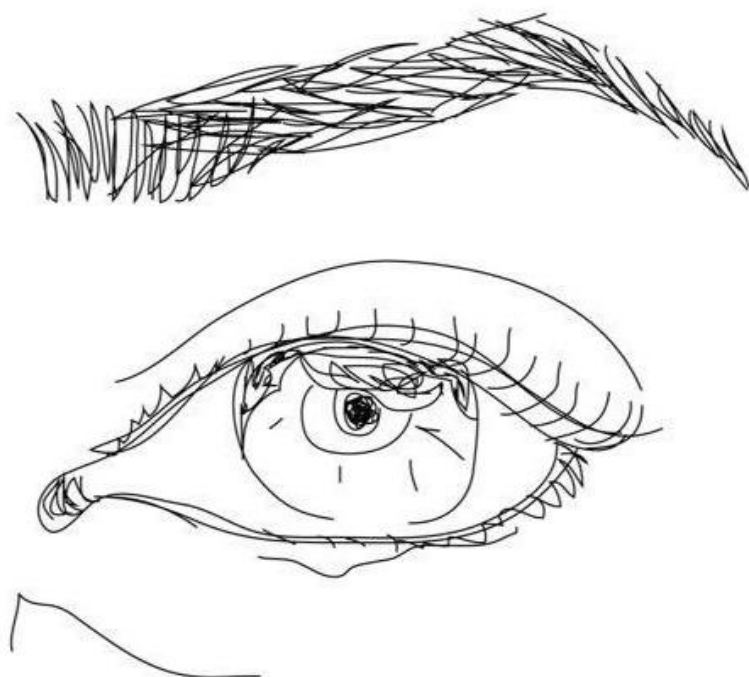
در اون سن کم به من
بگه باعث شد که تمام
دنیا رو

زیر پای مادرم ببینم



خیلی با خودم کلنجار می رم
که بفهمم
چه طور یک نفر می تونه
همه ی روحش رو
همه ی خون و انرژی رو
در وجود شخص دیگه ای بریزه
بدون این که چیزی در عوض بخواد

- مجبورم صبر کنم تا وقتی که خودم مادر بشم

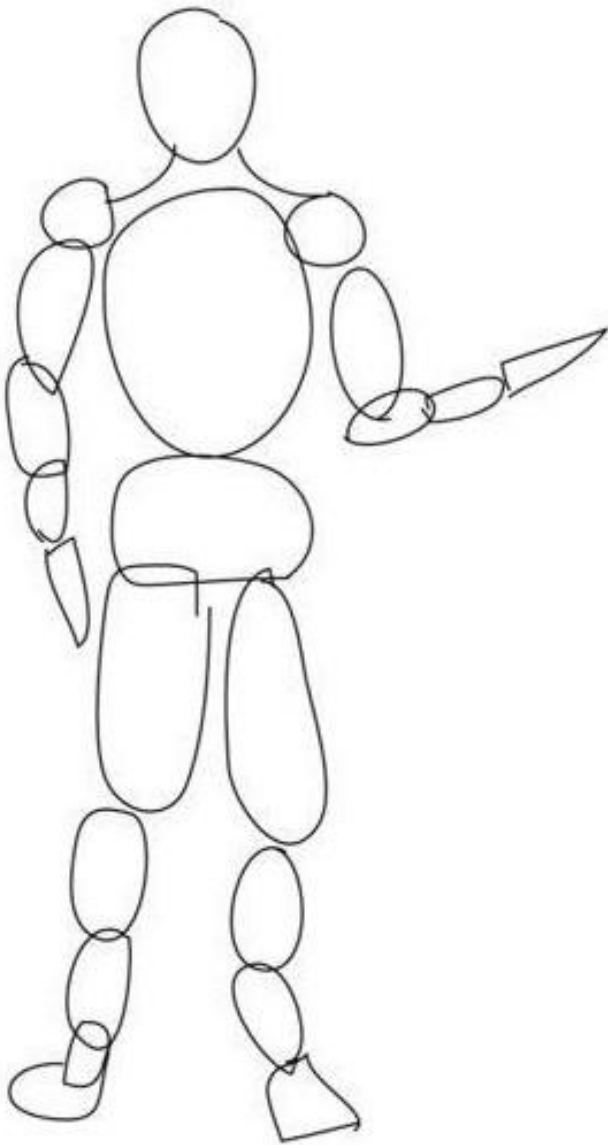


نه
عشق
در نگاه اول
نخواهد بود وقتی که
ما همدیگر رو ببینیم چون من
تو رو قبلن در چشم های مادرم دیدم
وقتی که بهم میگه با مردی ازدواج کن که من می خوام
پسرم رو شبیه اون بزرگ کنم

تمام انقلاب‌ها
با لب‌های اون
شروع می‌شن
و با همون لب‌ها
تمام می‌شن

می‌پرسه "من برای تو چی هستم"

دستم و روی پاش می زارم
و تو ی گوشش می گم
"تو همه ی امیدی هستی
که من به انسان دارم"



بوی تو رو خیلی دوست دارم
تو بوی زمین میدی
بوی گیاه
بوی باغ
بوی انسانی تری نسبت به بقیه ی ما

می دونم

نباید این قدر زود وا بدم
اما تو اون پسر رو ندیدی
اون هر شب خورشید رو به زانو در میاره



تو خط محوی هستی

بین سرنوشت

و یک انتظار کور

- نامه ای به عشق آینده ام

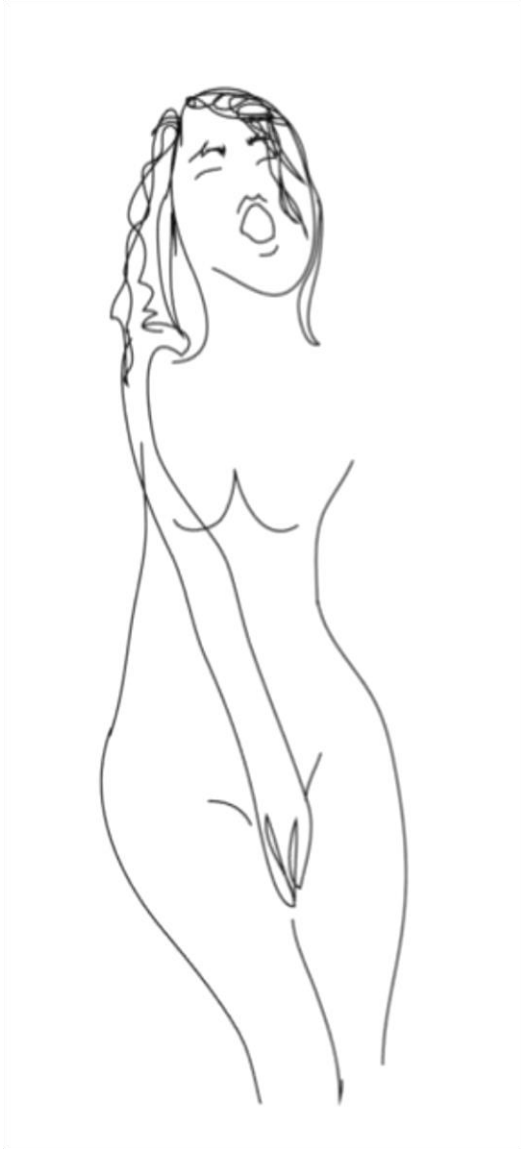
هیچی آرامش بخش تر از صدای تو نیست
وقتی که برای من
با صدای بلند
کتاب می خونی



دستاش رو
روی ذهن من گذاشت
قبل از این که
اونا رو به کمر من
ران های من
یا لب های من برسونه
اول منو خوشگل صدا نکرد
اون به من گفت
"ارزشمند"

- این طوری روی من اثر میزاره

دارم یاد می گیرم
که عاشقش باشم
با عشق ورزیدن به خودم



میگه

"شرمنده، به دست آوردن من آسون نیست"

با تعجب نگاهش می کنم

"کی گفت من دنبال پسرای دم دستی هستم

من شیفته ی پسرای هستم که به دست آوردنشون
سخته"

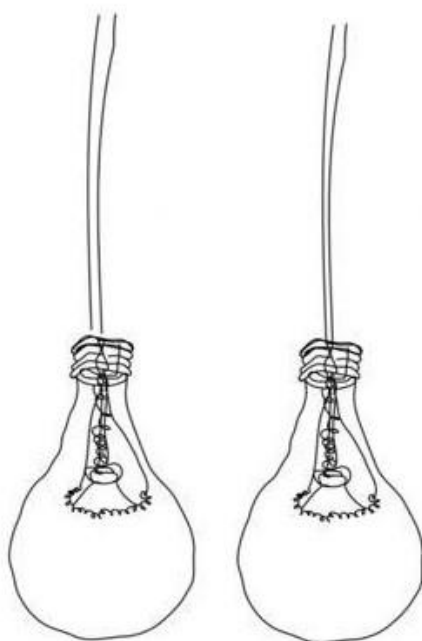
فکر کردن به تو
پاهام رو از هم باز می کنه
مثل یک سه پایه با یک بوم نقاشی
منتظر هنرنمایی



آماده ام برات
همیشه برای تو
آماده بودم

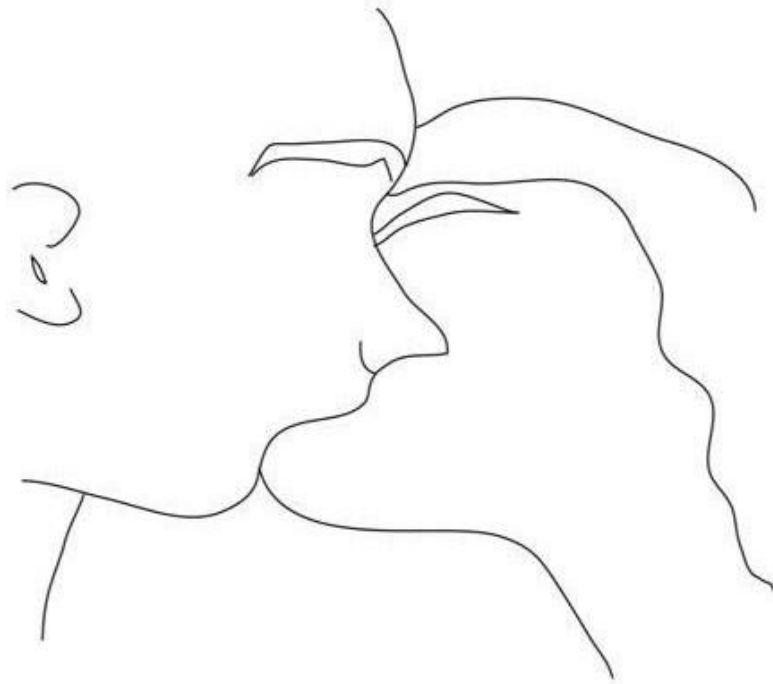
- اولین بار

تو رو نمی خوام
که منو کامل کنی
می خوام خودم کامل باشم
اون قدر که بتونم یک شهر رو روشن کنم
و بعد
تو رو داشته باشم
چون ما دوتا باهم
می تونیم شهر رو به آتیش بکشیم



عشق میاد
و وقتی عشق بیاد
عشق تو رو توی آغوشش می گیره
عشق اسم تو رو صدا میزنه
و تو ذوب میشی
با وجود این گاهی
عشق به تو صدمه میزنه اما
عشق هرگز چنین قصدی نداره
عشق هیچ وقت بازی نمی کنه
چون عشق می دونه که زندگی
همین طوریش خیلی سخت بوده

دروغہ اگہ بگم
تو زبون منو بند میاری
واقعیت اینہ کہ تو
زبون منو اون قدر ضعیف می کنی
کہ یادش میرہ بہ چہ زبونی حرف بزنی



می پرسه چه کار می کنی
می گم برای یه شرکت مهندسی...
حرفمو قطع می کنه
"نپرسیدم مخارجت رو چطور تامین می کنی
پرسیدم چی دیوونه ات می کنه
چی شبها بیدار نگهت می داره"
می گم می نویسم
می خواد بهش نشون بدم
نوک انگشتامو روی آرنجش میزارم
و با ناخن هام تا مچش رو خراش میدم
موهای تنش سیخ می شن
می بینم که لباس به هم فشرده می شن
عضلاتش سفت می شن
چشماش می ریزن توی چشمای من
من دلیل پرپر زدن اونا هستم
همین که آروم به سمتم میاد
نگاه از چشماش برمی دارم
عقب می رم
"پس این کاریه که می کنی
همه رو محو خودت می کنی"

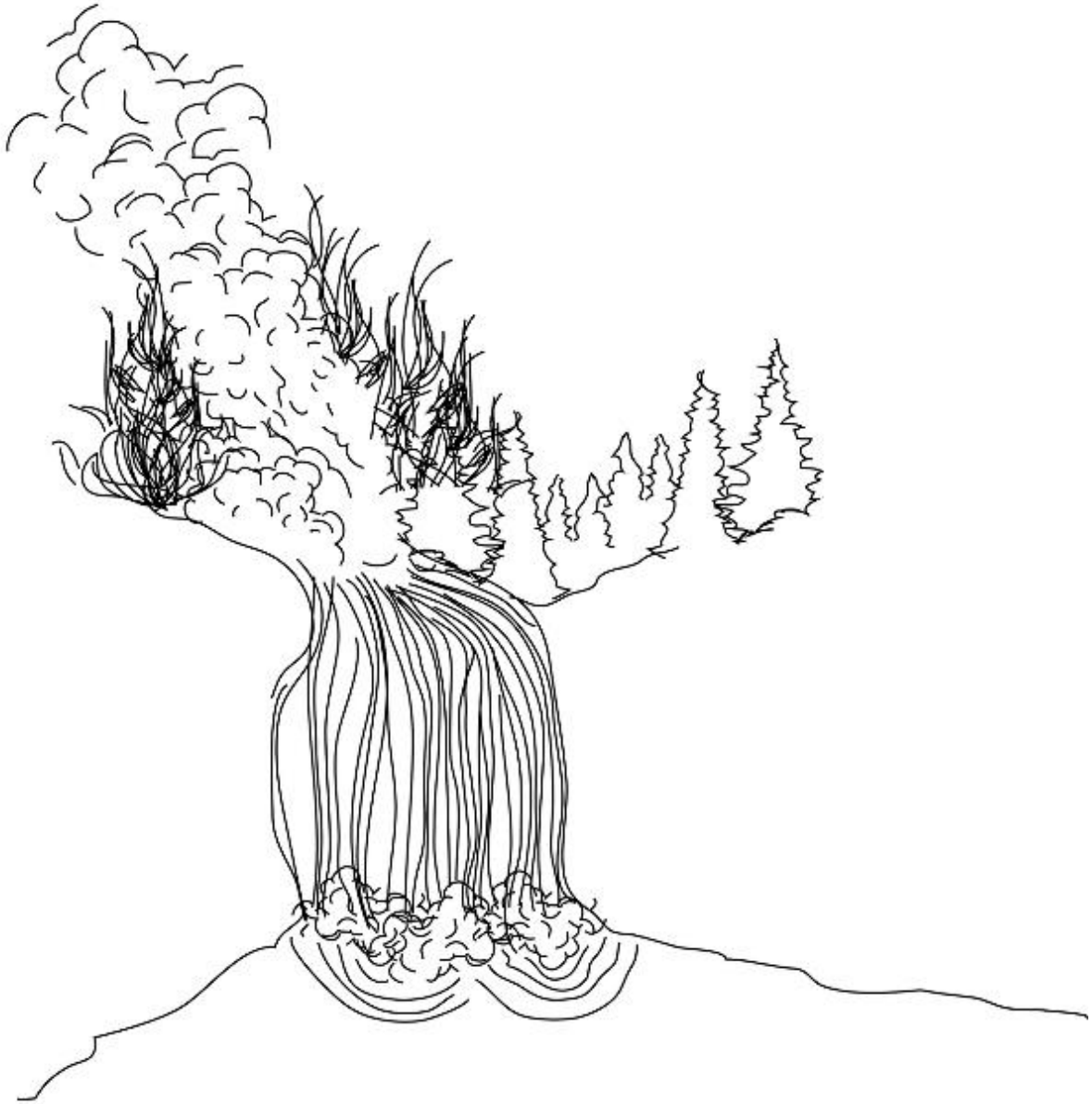
گونه هام سرخ می شن
لبخند می زنم
"دست خودم نیست"

شاید تو اولین عشق من نباشی
اما عشقی هستی
که بقیه عشق ها رو
بی معنی کرده



تو قلبمو لمس کردی
بدون این که
لمسم کرده باشی

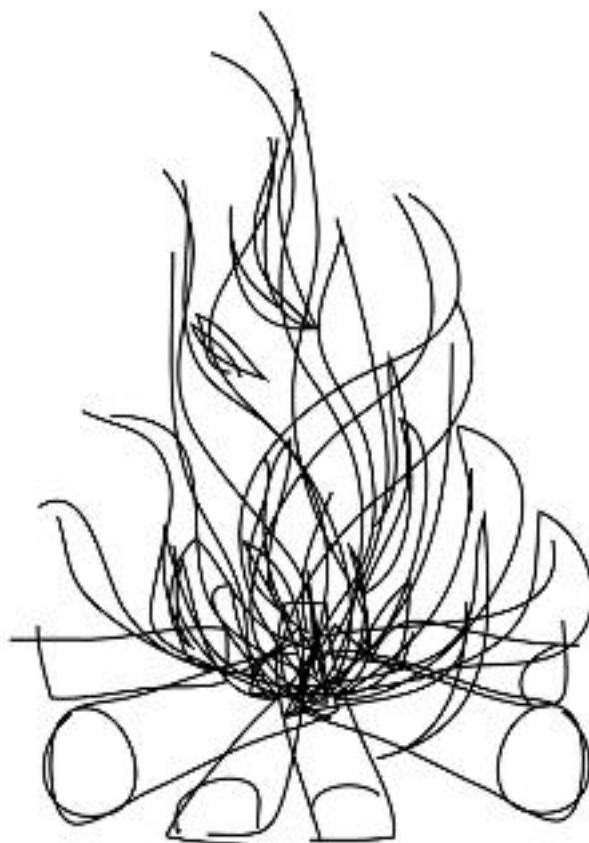
چطوری یه جنگل آتیش گرفته مثل منو
اونقد نرم می کنی
که به آب روان تبدیل می شم



تو بوی عسل میدی
بوی تموم شدن دردها
بزار بچشم ات

اسم تو

یادآور بهترین ها و بدترین هاست
یا مثل آتیش شعله ورم می کنه
یا مدت ها در درد رهام می کنه



یواشکی توی گوشم می گه
"خیلی حرف می زنی
من راه های بهتری برای استفاده از اون دهن بلدم"

این صدای توست
که لباسامو از تنم در میاره



اسمم خوش آهنگ می شه
وقتی زبونت رو می بوسم

انگشتاتو
دور موهام می پیچی
و به سمت خودت می کشی
این طوری منو
به موسیقی تبدیل می کنی

- پیش درآمد



در روزهایی این چنین
تو را می خواهم
که انگشتانت را روی موهایم حرکت دهی
و با مهربانی صحبت کنی

-تو

دست هایت را می خواهم

که بگیرند

دست هایم را، نه

لب هایت را می خواهم

که ببوسند

لب هایم را، نه

جاهای دیگر را



نیازم تو هستی
تو که مرارت دیده ای
همان طور که من دیده ام
تو که پاهایم را روی پاهایت بلند می کنی
در روزهایی که ایستادن سخت است
خواسته ام را می دانی
قبل از این که خودم بدانم
صدایم را می شنوی
زمانی که حرفی نمی زنم
تو مردی هستی که
می خواهم

- عاشقی که می خواهم

دستم را بین پاهایم
می لغزانی
و آهسته می گویی
"بزار اون انگشتای ظریف و زیبات برام برقصند"

- اجرای تک نفره



خیلی بحث کره ایم. در مورد مسائلی که هیچ کدام مان نه به خاطر می آوریم و نه به آن ها اهمیت می دهیم. این روشی است برای دوری کردن از سؤال های بزرگ تر. به جای این که بپرسیم چرا دیگر به اندازه ی گذشته به هم نمی گوئیم "دوستت دارم"، در مورد مسائلی مثل این که چه کسی قرار بود زودتر بیدار شود و چای درست کند، می جنگیم. آسیب پذیرترین جاهای یکدیگر را صدمه می زنیم. ما مثل انگشتان روی خارها هستیم، عزیزم. دقیقا می دانیم کجا بیشترین آسیب را می زند.

و امشب همه چیز مهیاست. درست مثل آن شب که در خواب اسمی را به زبان آوردی که مطمئنم اسم من نبود. یا هفته ی گذشته که گفتی تا دیروقت سرکار بوده ای در حالی که چند ساعت قبل آنجا را ترک کرده بودی. کجا بودی در آن چند ساعت.

می دانم. می دانم. بهانه هایت همه منطقی هستند. و من بی جهت از کوره در می روم و در آخر به گریه می افتم. اما عزیزم چه توقعی داری. من خیلی دوستت دارم. متأسفم که فکر کردم دروغ می گوئی.

حالا تو سرت را با درماندگی در میان دست هایت نگه می داری. نیمی با التماس که تمامش کنم. نیمی خسته و منزجر از آن. زهر موجود در دهان هایمان حفره های داخل گونه هایمان را سوزانده است. ما کمتر از گذشته زنده ایم. رنگ کمتری در صورت هایمان هست. اما خودت را

گول نزن. صرف نظر از این که چقدر کار به جاهای باریک بکشد، ما هر دو می دانیم که تو هنوز می خواهی به زمین میخم کنی.

به خصوص وقتی که با صدای بلند فریاد می زنی و همسایه ها بیدار می شوند و به سوی در می آیند تا ما را نجات دهند. عزیزم، در را باز نکن .

به جای آن، روی زمین بخوابانم. مثل یک نقشه بازم کن. با انگشتانت کشف کن جاهایی از من را که هنوز می خواهی***. ببوس مرا طوری که انگار من نقطه ی مرکزی گرانس و تو در حال سقوط در منی طوری که انگار روح من نقطه ی کانونی روح توست. و زمانی که دهانت نه فقط دهانم بلکه جاهای دیگرم را هم می بوسد، پاهایم از روی عادت از هم باز می شوند. این همان موقع است. تو را به درون خودم می کشم. خوش آمدی. خانه.

وقتی همه خیابان از پنجره بیرون را نگاه می کنند تا ببینند این هیاهو برای چیست و ماشین های آتش نشانی سر می رسند تا ما را نجات دهند اما نمی توانند تشخیص دهند که این شعله ها از عصبانیت ما زبانه گرفته اند یا از اشتیاق شدید ما، من لبخند خواهم زد. سرم را عقب می دهم. به تنم قوس می دهم مثل کوهی که می خواهی به دو نیم کنی. عزیزم ببوس مرا.

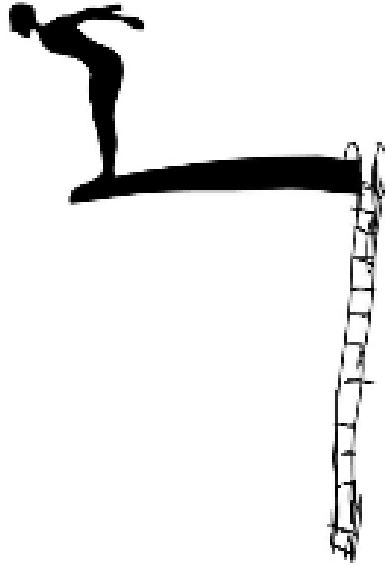
طوری که انگار دهانت مشتاق خواندن است و من محبوب
ترین کتابت هستم. صفحه ی محبوبت در نقطه ی نرم
بین پاهایم را پیدا کن و بخوان. با دقت. روان. زنده.

حتی یک کلمه را هم دست نخورده رها نکن. و قسم می
خورم که پایانم بسیار خوب خواهد بود. آخرین کلمات
خواهند آمد. روان در دهان تو. و وقتی کارت تمام شد.
بنشین. حالا نوبت من است که با زانوهای فشرده به
زمینم، موسیقی بنوازم .

عزیز خواستنی. این روشی است که ما با حرکت زبان
هایمان همدیگر را به سخن وا می داریم. این گونه گفتگو
می کنیم. این گونه آشتی می کنیم.

- این گونه آشتی می کنیم

جدایی ها



همیشه خودمو دچار این آشفتگی می کنم

همیشه بهش اجازه میدم

که بهم بگه خوشگل

و با وجود این که حرفشو کامل باور نکردم

فکر می کنم که منو می گیره

وقتی که به سمتش می برم

من یه عاشق بیچاره هستم

یه عاشق

یه خیال پرداز

این

مرگ من خواهد بود



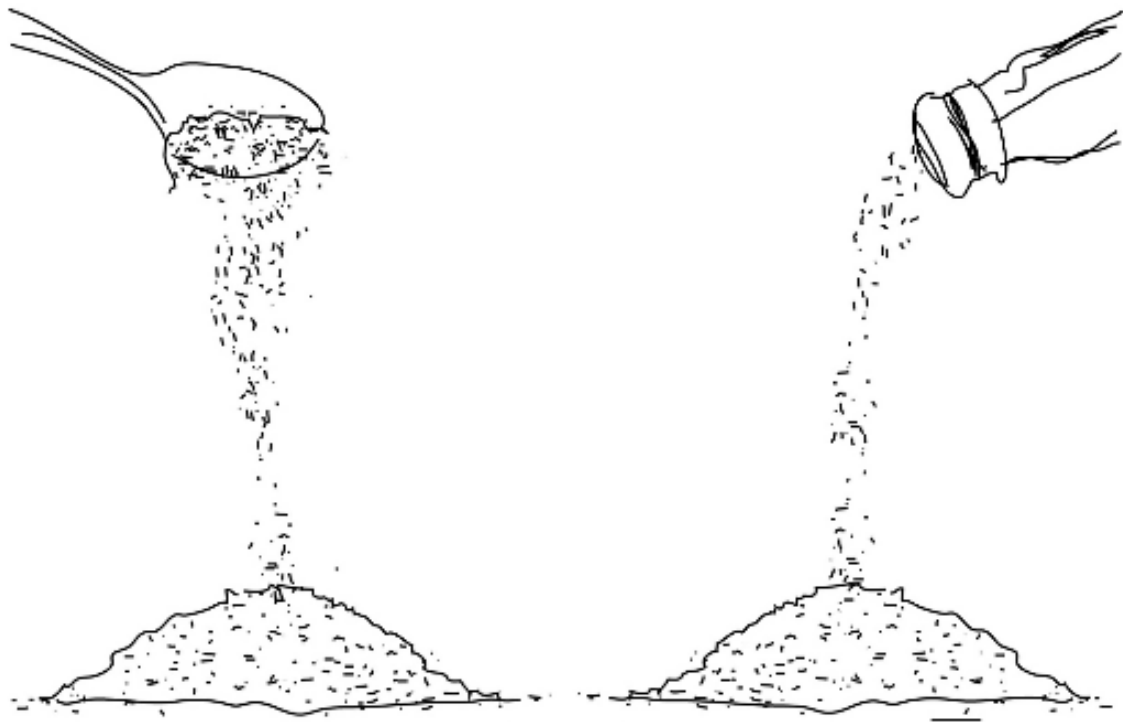
وقتی مادرم میگه لیاقت من بیشتره
من طبق عادت فورن ازت دفاع می کنم
داد می زنم اون منو دوست داره
مادرم با چشمای شکست خورده نگاهم می کنه
همون طوری که پدر مادرا به بچه هاشون نگاه می کنن
وقتی که می دونن این دردی هست که حتی
اونا هم نمی تونن درمان کنن
و میگه
این که اون تو رو دوست داره هیچ معنی برای من نداره
اگه نمی تونه هیچ کار به درد بخوری برای این
احساسش بکنه

اونقد دور بودی که
کلن فراموش کردم که هستی



گفتی اگه قسمت مون باشه، سرنوشت ما رو به هم برمی گردونه. برای یه لحظه فکر کردم چه آدم ساده لوحی هستی اگه واقعن باور داری که سرنوشت این طوری کار می کنه. انگار که توی آسمون زندگی می کنه و از اون بالا به ما خیره می شه. انگار که پنج تا انگشت داره و وقتش رو صرف این می کنه که ما رو مثل تیکه های پنیر جابجا کنه. انگار که هیچ چیز انتخاب ما نیست. کی به تو همچین چیزی رو یاد داده. بهم بگو. کی تو رو متقاعد کرده که به تو یک قلب و یک ذهن داده شده که موقع استفاده کردن مال تو نیستن. که کارایی که می کنی ربطی به تو ندارن. می خوام داد بزنی می خوام فریاد بکشم. این خود ما هستیم احمق جون. تنها خودمونیم که می تونیم کاری کنیم که به هم برسیم. اما به جای فریاد زدن ساکت می شینم. در حالی که یه لبخند نرم روی لبای لرزونم هست، فکر می کنم. خیلی ناراحت کننده اس وقتی که تو خیلی واضح می بینی و طرف مقابلت نمی بینه.

نمک رو به جای شکر
اشتباه نگیر
اگه بخواد با تو بمونه
می مونه
به همین سادگی



فقط زمانی توی گوشت می گه دوستت دارم
که دستاش رو سُر می ده پایین
به سمت کمرت
این وقتی که تو باید
تفاوت بین خواستن و احتیاج داشتن رو
بفهمی
تو ممکنه همچین پسری رو بخوای
اما قطعن
بهش احتیاج نداری

تو به طرز وسوسه انگیزی جذاب بودی
اما وقتی نزدیک اومدم
گزنده



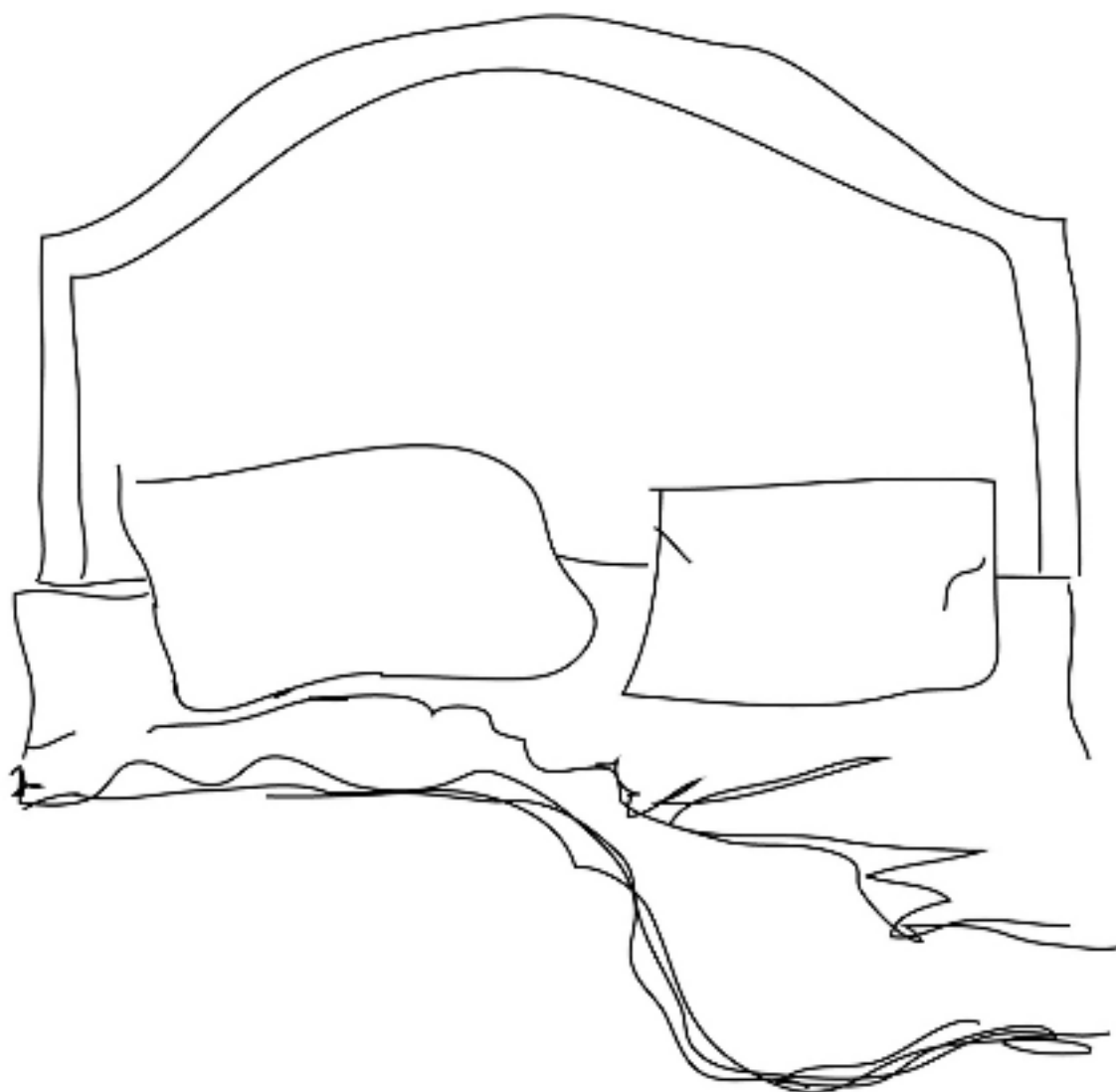
زنی که بعد از من میاد نسخه کپی برداری شده ای از من خواهد بود. اون تلاش خواهد کرد و شعرهایی برات خواهد سرود که خاطره ی شعرهای منو از روی لب هات پاک کنه اما ابیات اون هرگز نمی تونن مثل نوشته های من دلتو بلرزونن. بعد تلاش می کنه با بدنت عشق بازی کنه. اما اون هرگز نمی تونه مثل من نوازشت کنه. مثل من ببوسه. اون یه جانشین غم انگیز برای زنی هست که گذاشتی بره. هیچ کدوم از کارهایش تو رو به هیجان نمیاره و همین موضوع اون زن رو می شکنه. خسته میشه از داغون کردن خودش به خاطر مردی مثل تو. مردی که اونچه رو که می گیره پس نمی ده. اون وقت، منو در پلک های تو می بینه که با دلسوزی بهش نگاه می کنم و همین تکونش می ده. چطور می تونه عاشق مردی باشه که دلش پیش کس دیگه ایه؟

دفعه بعد که
قهوه ی سیاه سفارش بدی
تلخی شرایطی که تو رو توش ول کرد
خواهی چشید
این موضوع تو رو به گریه میندازه
اما تو
دست از نوشیدن برنمی داری



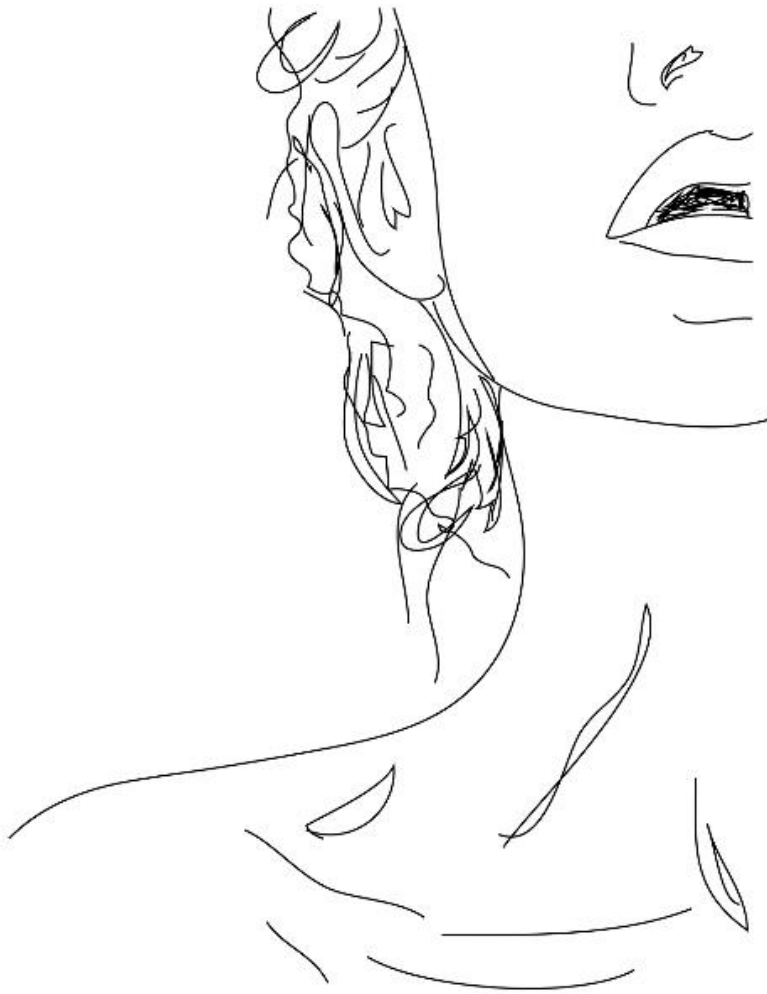
بیشتر از هر چیزی
می خوام تو رو
از دست خودم نجات بدم

شب های زیادی رو گذروندی
با آلتش که وسط پاهات پیچ خورده
فقط برای این که یادت بره تنهایی چه حسی داره



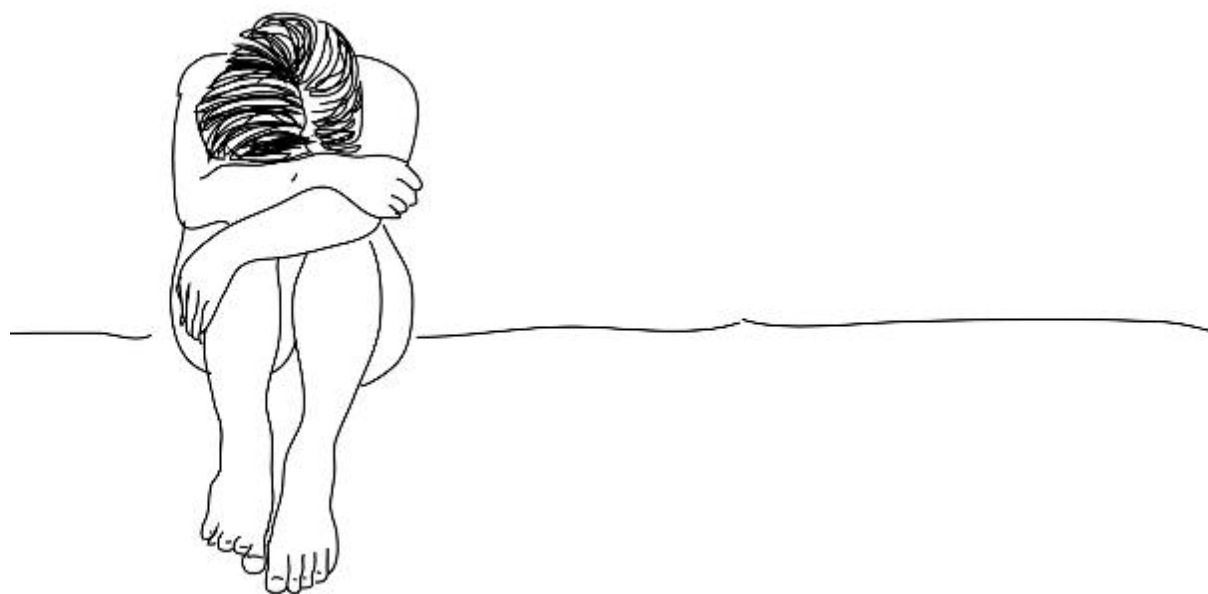
آروم می گی
"دوستت دارم"
منظورت اینه که
"نمی خوام ترکم کنی"

کاری که عشق می کنه اینه که
لب هات رو اونقد مزه دار می کنه که
تنها کلمه ای که دهنت به یاد میاره
اسم معشوقته

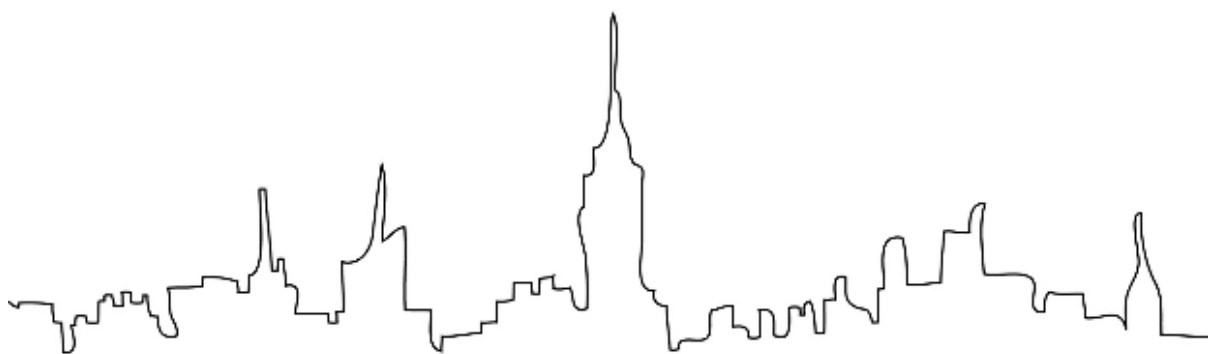


رنج خواهی برد
وقتی که متوجه بشی
من
زیباترین پشیمونیت هستم

من ترکت نکردم به خاطر این که
دوستت نداشتم
من رفتم چون
هرقد بیشتر می موندم
کمتر خودمو دوست می داشتم



نباید مدام مجبور باشی
کاری کنی که تو رو بخواد
باید خودش تو رو بخواد



آیا تصور کرده ای که من شهری هستم
به اندازه ی کافی بزرگ برای گذراندن تعطیلات
من شهر کوچکی هستم در حومه
همان شهری که تو هرگز در موردش نشنیده ای
اما همیشه از آن عبور کرده ای
هیچ لامپ نئونی این جا نیست
هیچ برجی و هیچ مجسمه ای
اما طوفان هست
که با آن پل ها را می لرزانم
من گوشت خیابانی نیستم من مربای خانگی ام
آنقدر غلیظ که شیرینی شیرین ترین چیزی که لب هایت
لمس کرده اند را خواهد برید
من آژیر ماشین پلیس نیستم
من صدای سوختن هیزمم

می سوزانمت و تو همچنان
نمی توانی چشم از من برداری
و گونه های تو سرخ خواهند شد
من اتاقی در یک هتل نیستم من خانه ام
من آبی هستم که به آن نیاز داری
نه شرابی که می خواهی
این جا نیا
اگر در جستجوی جایی برای تعطیلات هستی

کسی که بعد از تو میاد
یادم میاره که عشق باید مهربون باشه
اون طعم شعری رو خواهد داد
که آرزو دارم می تونستم بگم

اگه

نمی تونه جلوی خودش رو بگیره
و زن ها رو وقتی که نگاهش نمی کنن
تحقیر می کنه

اگه زبونش زهرآگینه

اون مرد

می تونه تو رو روی پاهاش بنشونه

می تونه باهات مهربون باشه

عزیزم

اون مرد می تونه به تو شکر بخورونه

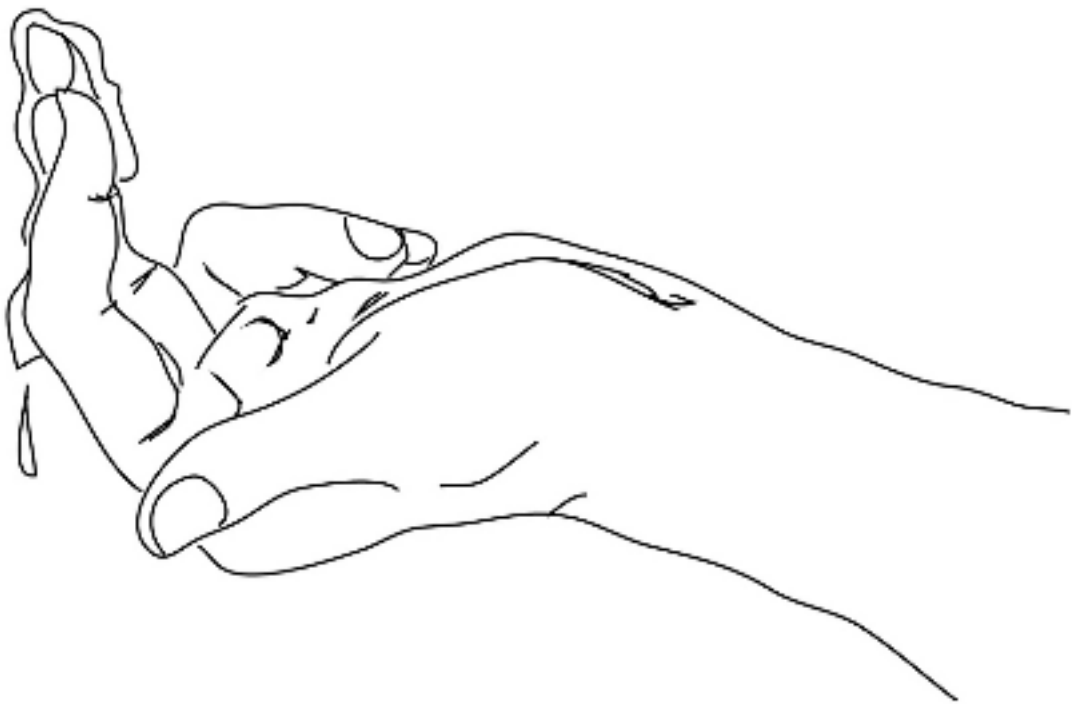
تو رو در عطر گل بخوابونه

اما نمی تونه دوست داشتنی باشه



من یه موزه پر از آثار هنری هستم
تو اما چشمتو بستتی

حتمن فهمیدی که
اشتباه می کردی
وقتی که با انگشتات
دنبال عسلی می گشتی که
برای تو نمیاد



نباید اجازه می دادی بره
چیزی که ارزش صبر کردن رو داره

وقتی که شکستی
وقتی که ولت کرده
نپرس آیا براتش کافی بودی
مشکل این بوده که
اونقد کافی بودی که
نتونسته تحمل کنه



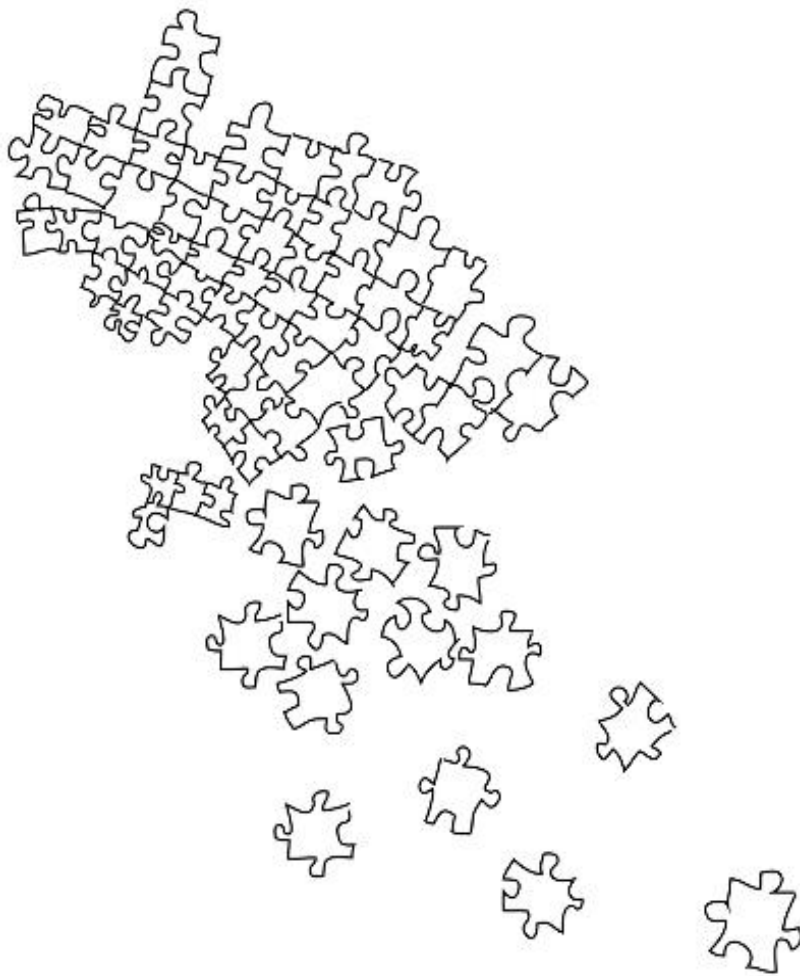
عشق کاری کرد که
خطرِ توی چشمت
امنیت به نظر بیاد

حتی وقتی لباساشو از تنش درمیاری
دنبال من می گردی
متأسفم که
اونقد خوش طعم هستم که
وقتی شما دوتا عشق بازی می کنین
هنوز این اسم منه
که تصادفن
از روی زبونت قل می خوره پایین



طوری باهاشون رفتار می کنی
انگار که قلبشون شبیه قلب توست
لطیف و حساس
اونی که هستن رو نمی بینی
اونی که می خوای باشن رو می بینی
تو می بخشی و می بخشی
اونقد که
هرچی داری رو ازت
بیرون می کشن
و خالی ولت می کنن

باید می رفتم
خسته بودم از
از احساس کامل نبودنی
که تو در من می آفریدی



تو زیباترین تجربه ی زندگی من تا به امروز بودی. و من متقاعد شده بودم که تو زیباترین آن ها باقی خواهی ماند. آیا می دانی چقدر این باور محدود کننده است. باور به این که در ابتدای جوانی شیرین ترین فرد زندگی ام را یافته باشم. این که باید تمام بقیه ی عمرم را صرف جا انداختن این زندگی کنم. این که من خالص ترین نوع عسل را چشیده باشم و بقیه ی عسل ها مصنوعی و ناخالص باشند. و هیچ چیزی بعد از این مرحله به من اضافه نشود. این که مجموع تمام سال های پیش روی من نتوانند از تو شیرین تر باشند.

-خطا

نمی دانم متعادل بودن چه حسی دارد
من وقتی غمگینم
گریه نمی کنم، ضجه می زنم
وقتی خوشحالم
لبخند نمی زنم، می درخشم
وقتی خشمگینم
فریاد نمی زنم، می سوزم
وقتی عاشق می شوم
با احساس فراوانم به معشوقم بال می دهم
او

همیشه می پرد

و من

اندوهگین نمی شوم

تکه تکه می شوم



تمام این مسیر را آدمم
تا تمامم را به تو بدهم
تو حتی نگاه هم نمی کنی



سوء استفاده شونده
و
سوء استفاده کننده
من هر دو هستم



در حال لغو تو
از روی پوستم هستم



این تو نبودی که می بوسیدم
- اشتباه نکن
لب های تو فقط در دسترس بودند

همه چیز

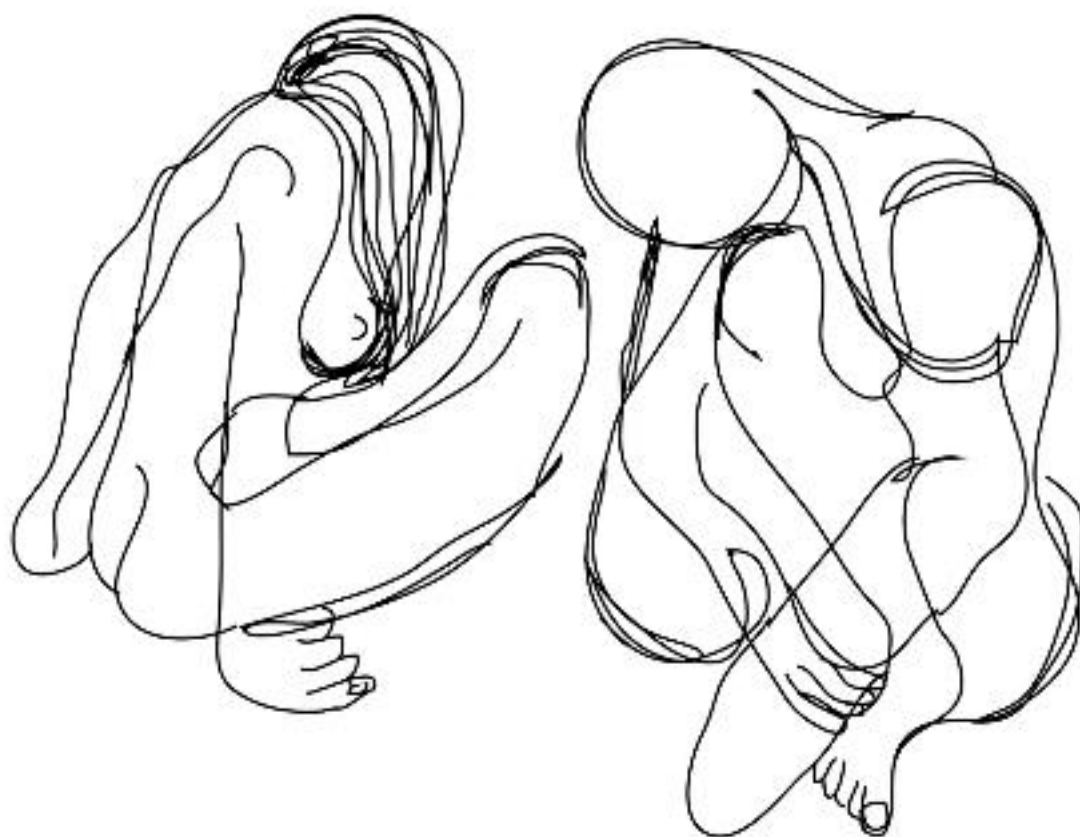
از تو شروع میشه و به خودت بر می گرده
مثل نمکی که بعد از بخار شدن آب ته ظرف باقی می
مونه

مثل حرکت به دور یک دایره

مثل خارش پوستم

همه چیز به تو برمی گرده

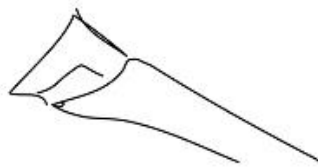
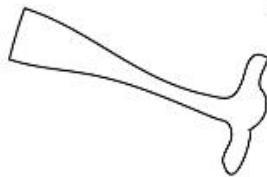
من موسیقی بودم
اما تو گوشاتو قطع کرده بودی



زبانم تلخ است
از گرسنگی ناشی از
دلتنگی تو

نمی خواهیم
تو مرا بخشی از زندگیت بسازی
می خواهیم
زندگیم را با تو بسازم

- تفاوت



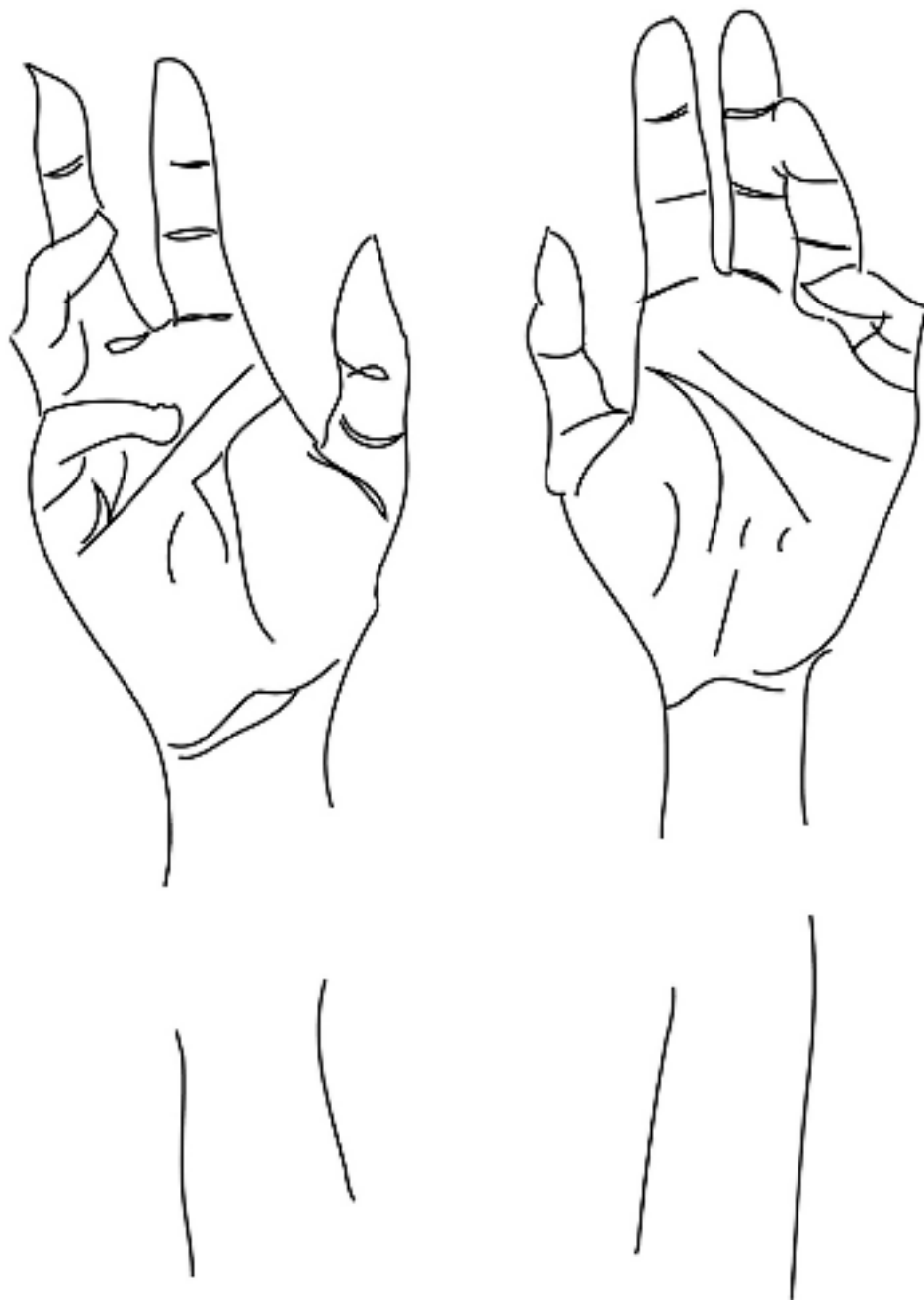
رودخانه ها از دهانم جاری اند
اشک هایی که چشم هایم تاب تحمل آن ها را ندارند

تو پوست مار هستی
من در حال پوست اندازی
در حال فراموش کردن صورت تو
با همه ی جزئیات زیبایش
رها کردنت تبدیل به فراموش کردنت شده است
و این
شادترین و غم انگیزترین
رویداد است برای من



رفتت اشتباه نبود
برگشتنت اشتباه بود
و این که فکر کردی
هر زمان که بخواهی می توانی مرا داشته باشی

چگونه می توانم بنویسم
او دست هایم را
با خودش برده است



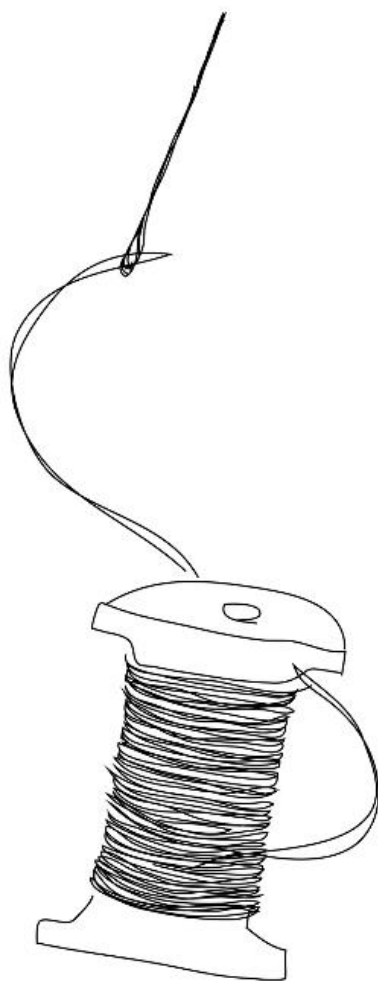
هیچ کدام خوشحال نیستیم
هیچ کدام نمی رویم
ما با توهم عشق
یکدیگر را خرد می کنیم

با صداقت شروع کردیم
بیا با صداقت
تمام کنیم



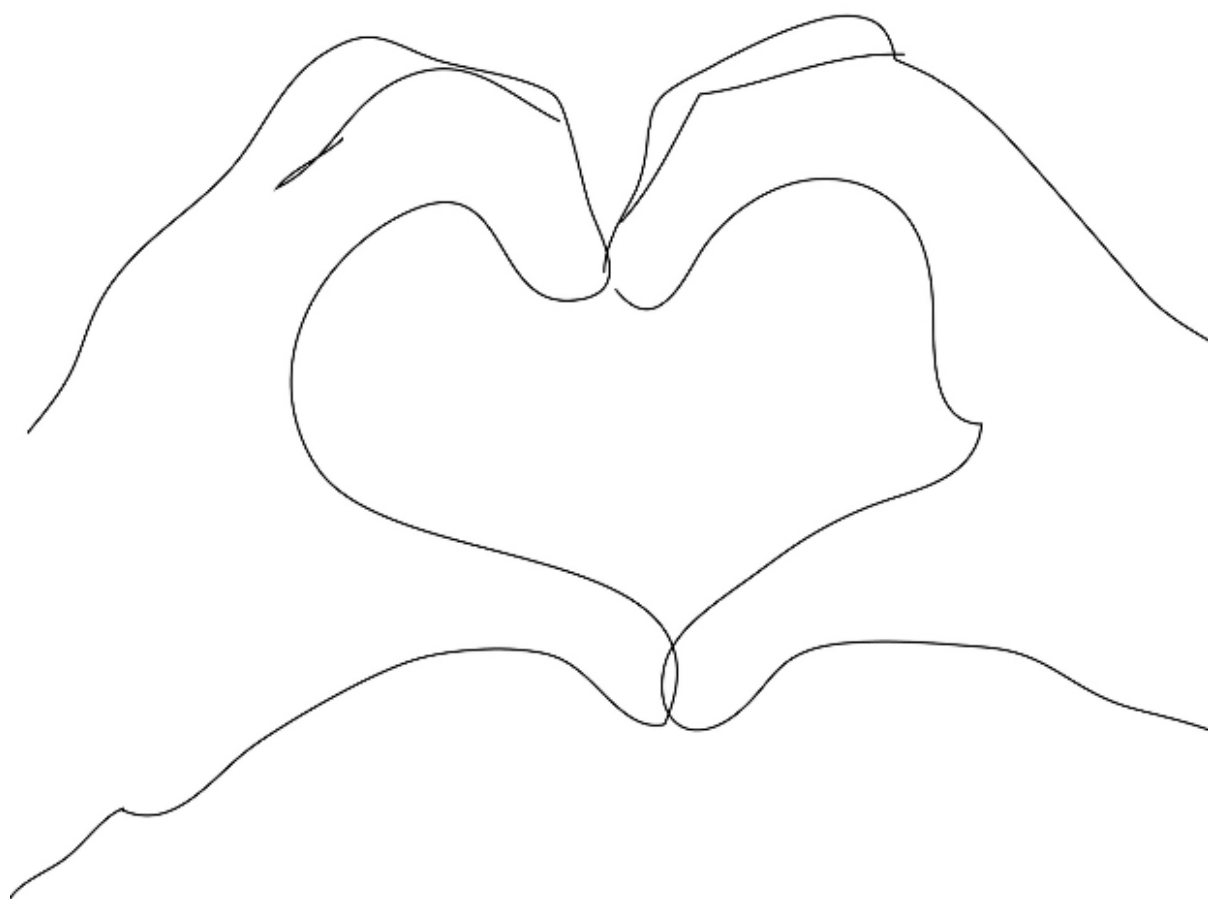
صدای تو
به تنهایی
اشک هایم را
جاری می کند

نمی دونم چرا
اونقد خودمو برای دیگران باز می کنم
با وجود این که می دونم
دوختن بریدگی ها
خیلی دردناکه



مردم می روند
اما
چگونه رفتنشان
همیشه می ماند

عشق ظلم نمی کند
ما ظالم هستیم
عشق بازی نمی کند
ما از عشق
بازی ساخته ایم



چگونه عشق ما می میرد
وقتی روی این برگه ها
نوشته شده است

حتی بعد از آن عذاب
فقدان
درد
جدایی
تن تو تنها بدنی است
که می خواهم
زیرش
لخت باشم

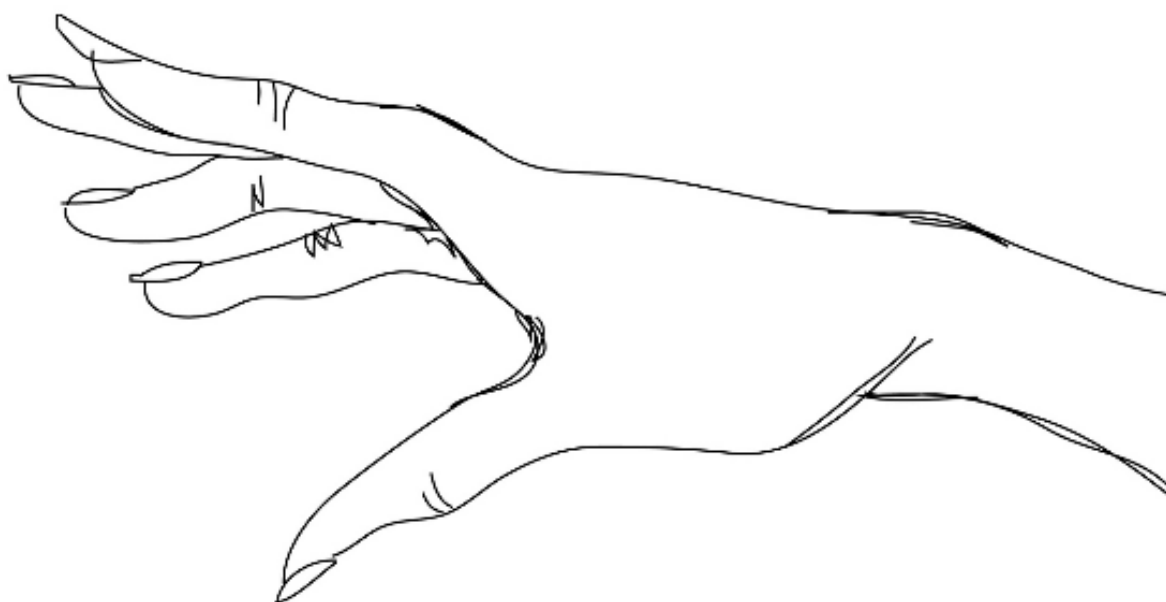


شبی که ترکم کردی
شکسته از خواب بیدار شدم
تنها جا برای تکه های خرد شده ام
گودی زیر چشم هایم بود

"بمان"

آرام گفتم

وقتی در را پشت سرت بستی



عبور کرده ام از تو. آن قدر که صبح ها با لبخند بیدار می شوم و دست هایی رو به آسمان که از کائنات برای بیرون کشیدن تو از وجودم تشکر کنم. خدا را شکر تو رفته ای. هرگز نمی توانستم امپراطوری که هستم باشم اگر تو مانده بودی.
اما بعد.

شب هایی هستند که از خود می پرسم چه می کردم اگر تو به یک باره ظاهر می شدی. اگر تو همین لحظه وارد همین اتاق می شدی همه کارهای ناخوشایند تو از نزدیک ترین پنجره به بیرون پرتاب می شدند و همه ی آن عشق دوباره بیدار می شد. و از چشم های من پایین می ریخت انگار که هرگز نرفته بود. انگار که در تمام این مدت تمرین کرده بود که بتواند برای ورود تو این قدر پر صدا باشد. آیا کسی می تواند توضیح دهد. چگونه عشقی که رفته است، هنوز هست. چگونه من که کاملن از تو عبور کرده ام، این گونه ناتوان به تو برگردانده می شوم.

عقلم آهسته می گوید

"باز نمی گردد"

قلبم ضجه می زند

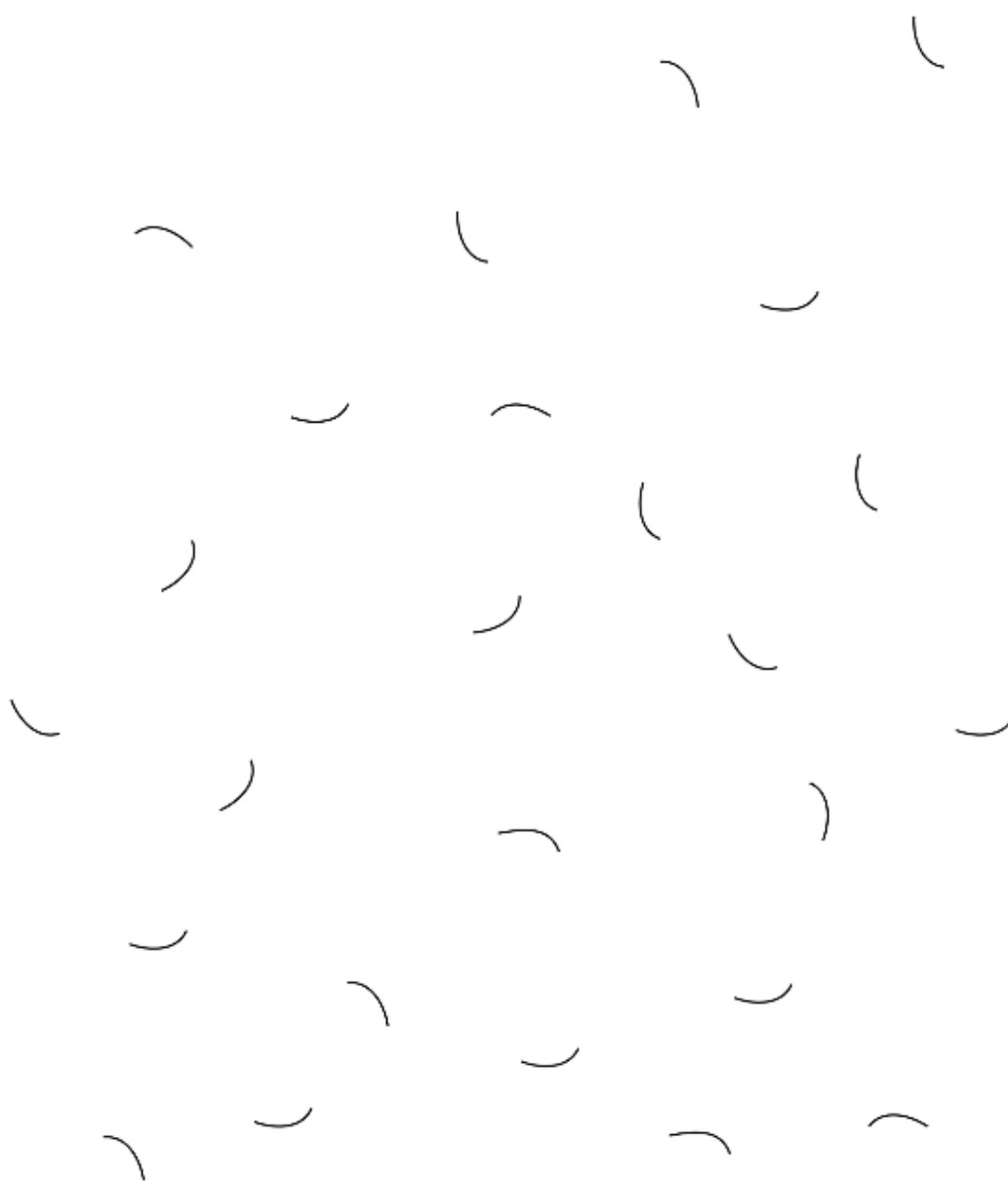
"باید برگردد"



نمی خواهم دوستت باشم
من تمام تو را می خواهم

-بیشتر

قسمت هایی از تو را از دست می دهم
همان گونه که مژه هایم را
بی آن که بدانم کی و کجا



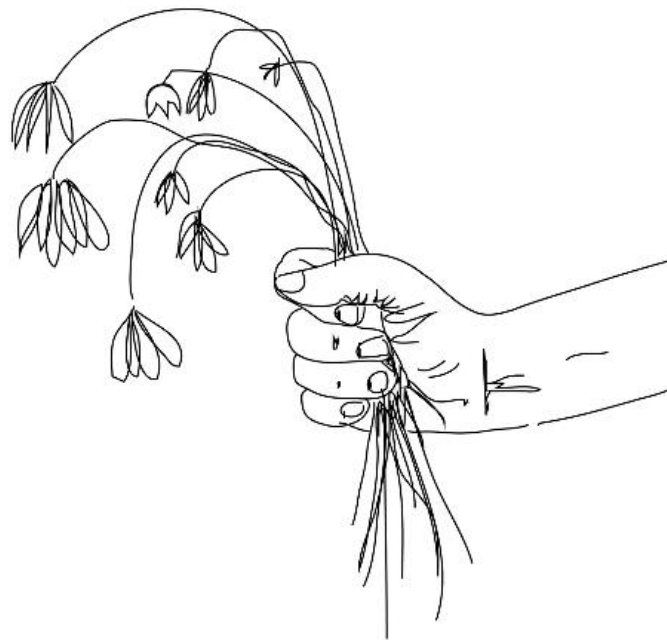
نمی توانی بروی
و مرا هم داشته باشی
نمی توانم
هم زمان دو جا باشم

من آب هستم
گوارا
که زندگی می بخشم
خشن
که خشکش می کنم



آن چه بسیار دلتنگش هستم دوست داشتن توست. اما آن چه نمی دانستم این بود که عشق تو از خود من نشأت می گرفت. انعکاسی بود از آن چه من به تو داده بودم، که به خودم بازمی گشت. چه طور این را ندیده بودم. چطور. چطور این باور را به خود تلقین می کردم که هیچ کس مرا مانند تو دوست نخواهد داشت، وقتی که این من بودم که به تو دوست داشتن را آموخته بودم. وقتی که این من بودم که به تو نشان دادم که چگونه به من احساس کامل بودن بدهی. چقدر ستمگر بودم نسبت به خودم. گرمای وجودم را از تو دیدم تنها به خاطر اینکه حسش کرده بودی. خیال می کردم که تو به من قدرت می دهی، ذکاوت می دهی، زیبایی می دهی، فقط به خاطر این که تو آنها را تشخیص می دادی. انگار که من همه ی این ها را نداشتم قبل از این که تو بیایی. انگار که من همه ی این ها را نداشتم وقتی که تو رفتی.

می روی
اما بازمی گردی
چرا ترک می کنی
چیزی را که می خواهی نگه داری
چرا می مانی
در جایی که نمی خواهی بمانی
چرا تصور می کنی که می توانی هم زمان بروی و
برگردی



میخام برات از آدمای خودخواه بگم. حتی وقتی که می دونن بهت صدمه می زنن بازم وارد زندگیت میشن تا مزه مزه ات کنن. چون تو از اون تیپ هایی هستی که نمیخان از دست بدن. اونقد می درخشی که همیشه دیده نشی. بعد وقتی که نگاه کاملی بهت انداختن. وقتی که پوستتو، موهاتو و رازهاتو با خودشون بردن. وقتی که فهمیدن همه چیز واقعی هست و این که تو می تونی طوفانی باشی که بهشون اصابت کنی، این زمانیه که بزدلی شروع میشه. این زمانیه که اون آدمی که فکر می کنی هستن با حقیقت تلخ چیزی که واقعن هستن جایگزین میشه. این زمانیه که استخوناشون آب میشه و میرن بعد از این که گفتن "تو بهتر از منو پیدا می کنی".

تو اونجا لخت خواهی ایستاد با نیمی از اونا که هنوز جایی در درونت مخفی شده و گریه خواهی کرد. ازشون خواهی پرسید که چرا این کارو کردن. چرا کاری کردن که عاشق شون بشی وقتی که خودشون هیچ تمایلی به دوست داشتن تو نداشتن و اونا چیزی شبیه این به تو خواهند گفت. می خواستم امتحان کنم. می خواستم شانس برقراری این رابطه رو از دست ندم. آخه تو خیلی...

اما این نه رومانتیکه و نه شیرین. این که اونا اونقد در وجود تو فرو رفته بودن که خردت کردن. تا موقعیت با تو بودن رو از دست ندن. وجود تو در مقابل کنجکاوی اونا همین قدر کم ارزشه.

آدمای خودخواه این طوری هستند. اونا روی همه قمار می کنن. روی همه ی روح ها تا دل خودشونو شاد کنن.

یه لحظه طوری بغلت می کنن که انگار کل دنیا رو در آغوششون دارن و لحظه ی بعد تو براشون فقط یه تصویر هستی. یه لحظه. چیزی از گذشته. یه ثانیه. اونا تو رو می بلعن و توی گوشت می گن که می خوان بقیه ی عمرشونو با تو بگذرونن. اما لحظه ای که ترس به سراغشون میاد وسط راه خروج هستند. بدون این که جرأت اینو داشته باشن که بزارن تو هم سنگین و با وقار بری. انگار قلب آدما همین قدر براشون کم ارزشه. و بعد از همه ی اینا. بعد از همه اونچه که از تو گرفتن. آیا غم انگیز و مضحک نیست که آدمای این روزا جرأت بیشتری دارن برای این که لباسات رو با انگشتاشون از تنت در بیارن تا این که تلفن رو بردارن و تماس بگیرن. عذرخواهی کنن برای اونچه که از دست دادی. و این طوری تو اونو از دست دادی

-خودخواه-

لیست کارهای من پس از جدایی

- ۱- به تخت خوابم پناه می برم
- ۲- گریه می کنم تا وقتی که اشک هام خشک بشن
- ۳- به هیچ آهنگ غم انگیزی گوش نمیدم
- ۴- شماره تلفنش رو از روی گوشیم پاک می کنم
- ۵- عکس هاش رو پاک می کنم
- ۶- خودمو به یه بستنی میوه ای دعوت می کنم
- ۷- روتختی تازه می خرم
- ۸- تمام کادوهاش رو خیرات می کنم
- ۹- به سفر میرم
- ۱۰- هرکس ازش حرف میزنه سری تکون میدم و لبخند میزنم
- ۱۱- پروژه ی جدیدی رو شروع می کنم
- ۱۲- هرگز باهاش تماس نمی گیرم
- ۱۳- هرگز ازش نمی خوام برگرده حالا که نمی خواد
بمونه
- ۱۴- زمانی میرسه که گریه رو قطع می کنم
- ۱۵- به خودم می خندم که چطور فکر می کردم که می
تونم بقیه ی عمرم رو توی شکم یه نفر دیگه بگذرونم
- ۱۶- نفس می کشم

همه چیز را گفت
با راهی که برای ترک کردن تو
انتخاب کرد



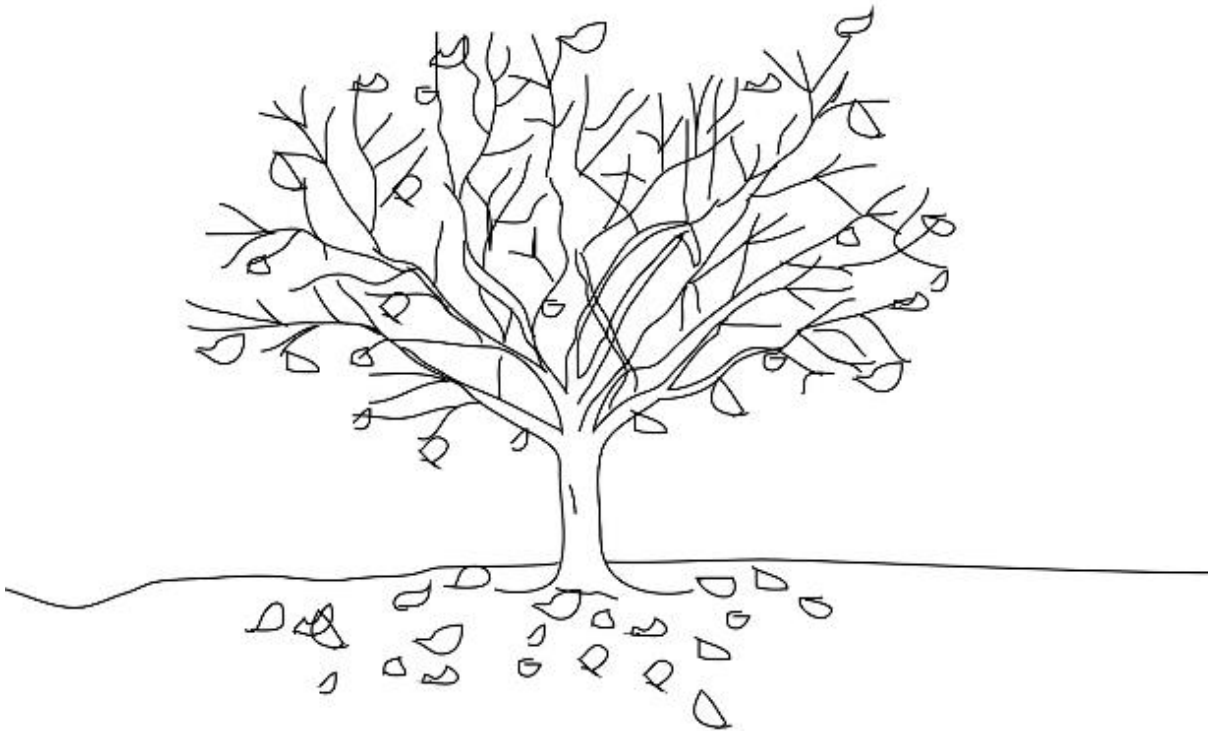
تسکین ها

سزاوار خوبی‌ها نیستم
شاید از آن جهت که باید
تاوان گناهانی را بپردازم
که به یاد نمی‌آورم



نمی دانه نوشتن
التیامم می بخشد
یا
ویرانم می کند

تلاش نکن برای چسبیدن
به آن چه تو را نمی خواهد



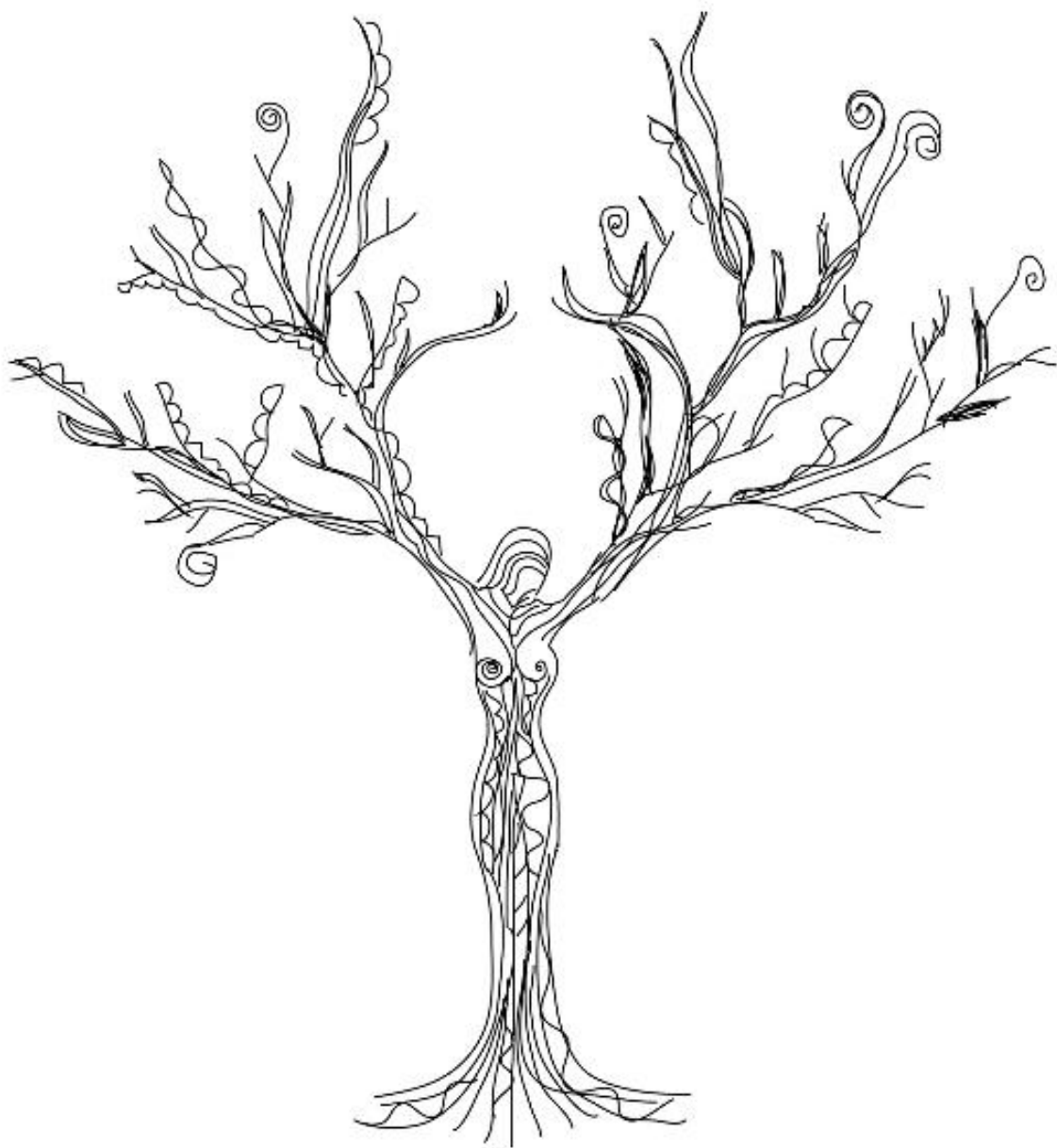
قبل از هر کس دیگری
با خودت وارد رابطه شو

بپذیر که شایستگی تو بیشتر از
یک عشق رنج آور است
زندگی در حرکت است
با آن حرکت کن
تا قلبت بهبود یابد



نترس
درد را تجربه کن
احساس درد بخشی از تجربه انسانی است

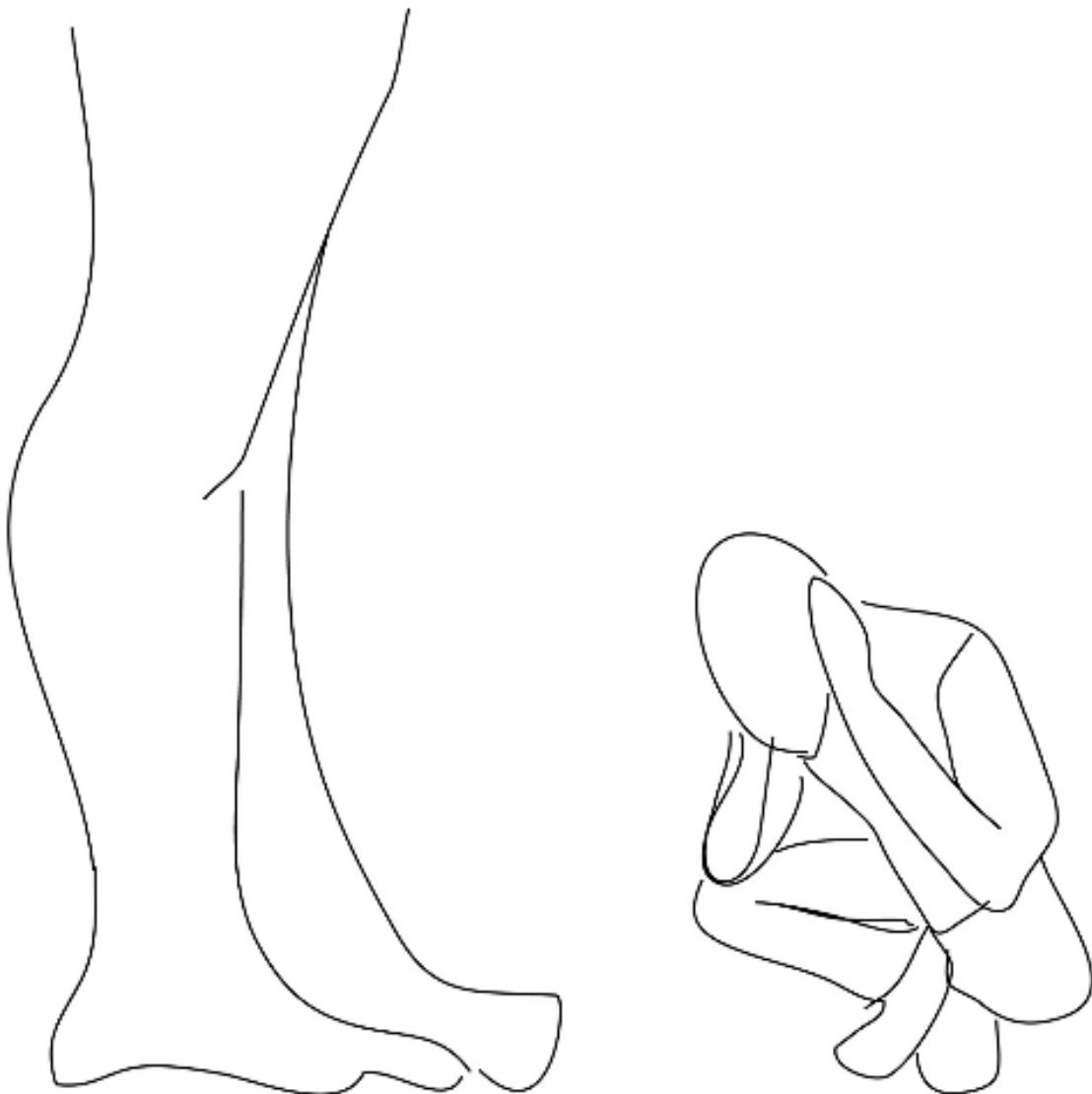
-شکوفایی



تنهایی یعنی شدیداً به وجود خودت نیاز داری

چه کسی این باور را
به تو قبولاند
که شخص دیگری باید تو را
کامل کند
وقتی که بیشترین کاری که آن ها می توانند بکنند
مکمل بودن است

زیر پاهای آن ها که تو را خرد کرده اند
در جستجوی ترمیم نباش



تو با ضعفِ بر زمین خوردن
و تواناییِ از زمین برخاستن
زاده شده ای

غمگینم
همانند کسی که
تمام زندگیش را
در انتظار شخصی گذرانده
که شاید اصلن وجود ندارد

۷- میلیارد انسان



در گذار از رنجی که می بری قوی بمان
از آن گل برویان
تو به من یاری داده ای
که از دردهایم گل برویانم
پس تو نیز شکوفه کن
به زیبایی
خطرناک
با صدای بلند
به لطافت
هرطور که می خواهی
فقط شکوفا شو
-برای تو که می خوانی

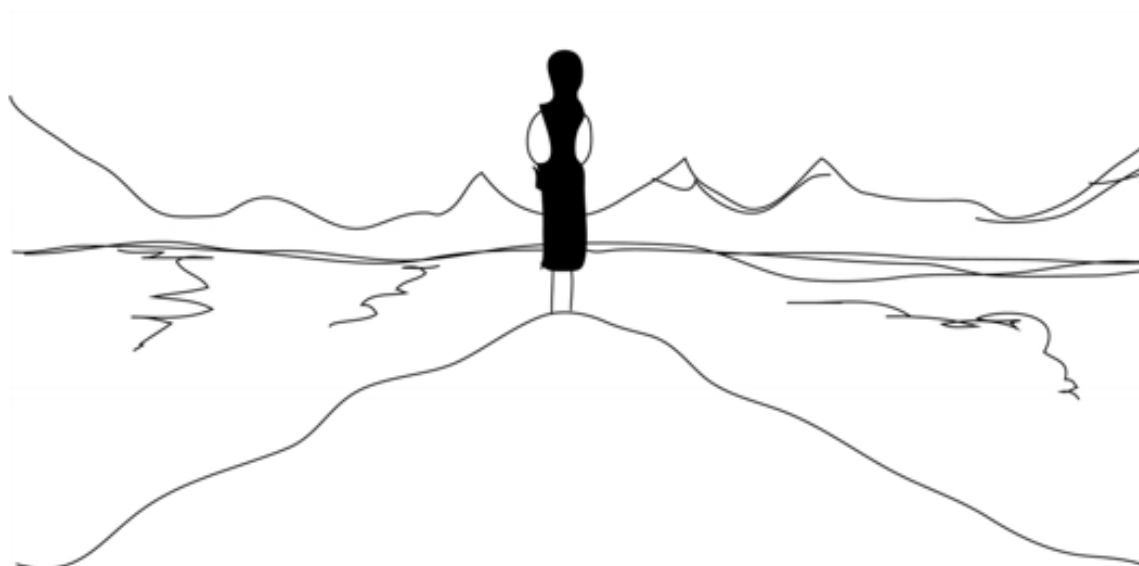
سپاسگزار جهان هستی ام
برای هر آن چه از من گرفته است
و هر آن چه
به من می دهد

-تعادل



وقار زیادی می طلبد
مهربان باقی ماندن
در شرایط ظالمانه

عاشق شو عاشق تنهایی خودت

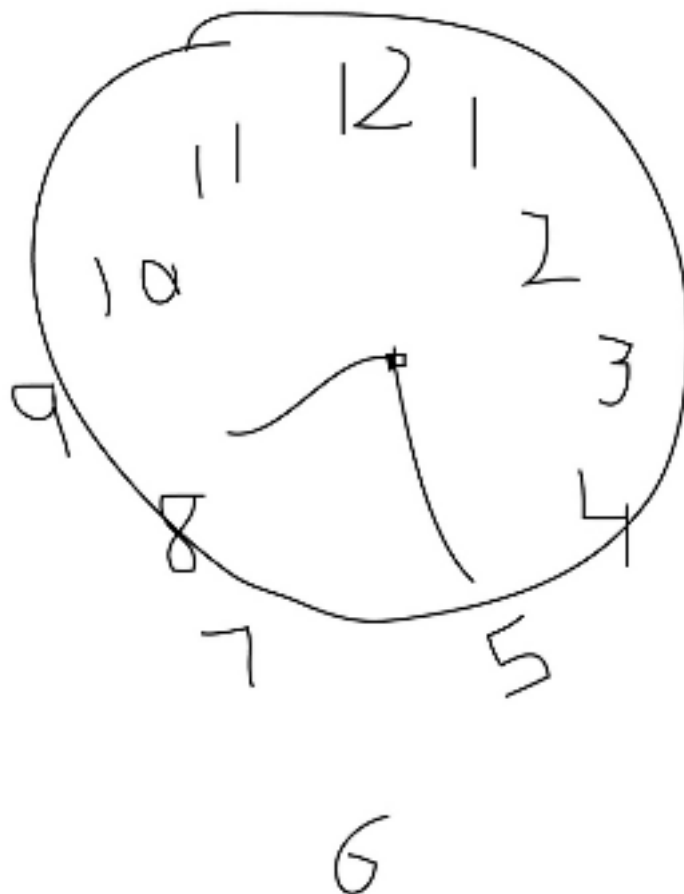


تفاوت هست
بین کسی که می‌گه
دوستت داره
و اونى که واقعن
دوستت داره

عذرخواهی

همیشه دیر میرسه

وقتی که دیگه کسی منتظرش نیست



میگی

شبیه بیشتر دخترا نیستم

و با چشمای بسته منو می بوسی

چیزی در اونچه که گفتمی

چیزی در مورد این که

باید با بقیه ی زنها که خواهر صداشون می کنم

متفاوت باشم تا خواهان داشته باشم

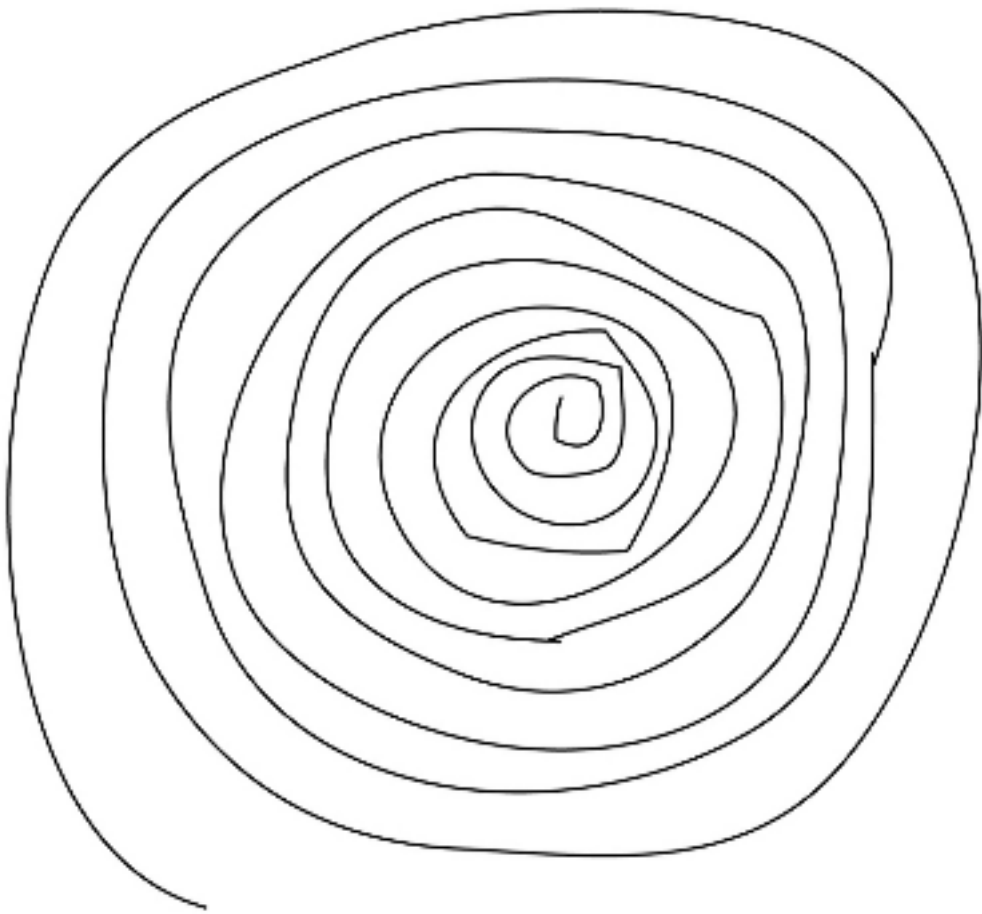
باعث میشه که زبونت رو با آب دهانم بیرون بندازم

دفعه بعد که اون پسره
بهت گفت
موهای پاهات دراومدن
بهش بگو که
بدن تو خونه ش نیست
اون مهمونه
بهش هشدار بده که
از مهمون نوازی تو سواستفاده نکنه



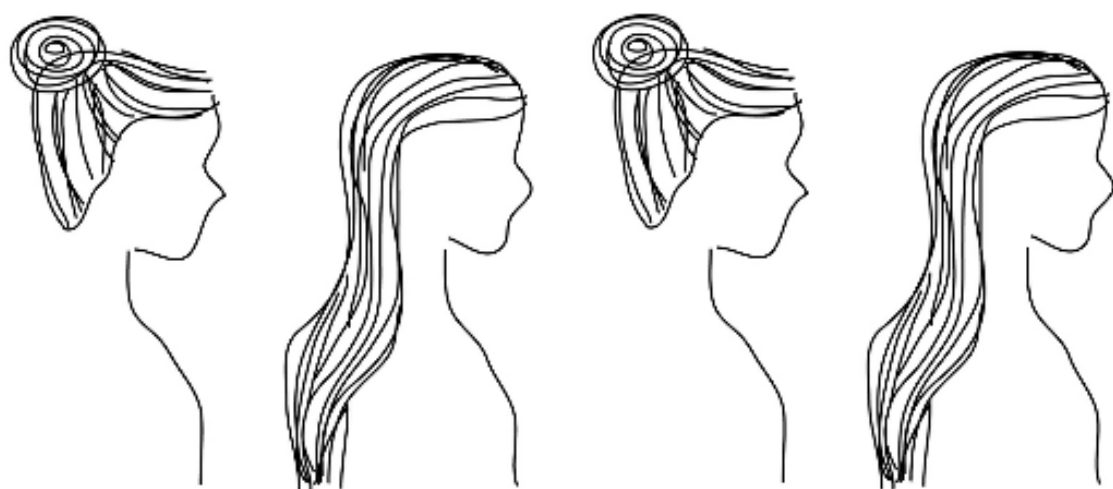
انعطاف پذیر بودن
قدرتمند بودنه

شایستگی آن را داری
که پیدا باشی
در هر آن چه تو را احاطه کرده است
نه این که در میان آن ها گم باشی



می دانم دشوار است
باور کن که می دانم
انگار که فردا هرگز نخواهد آمد
و امروز سخت ترین روز
برای گذراندن است
اما قسم می خورم که از آن خواهی گذشت
این رنج عبور خواهد کرد
همان گونه که همیشه عبور کرده است
اگر تو به آن زمان بدهی
اگر تو رهایش کنی
که آهسته برود
مثل یک قول شکسته
بگذار برود

دوست می دارم
ترک های روی پوست ران هایم را
که یادآور انسان بودن من هستند
و این را که ما انعطاف پذیر هستیم
و در عین حال خشن و درنده
وقتی که باید باشیم
عشق می ورزم به این که
احساسات بسیار قوی داریم
نمی ترسیم از شکست
و به زخم هایمان با وقار التیام می بخشیم
چون زن هستیم



آن چه زیبا می بینند
نادیده گرفتن زیبایی انسان هاست
مو زیباست
اگر بر بدن یک زن روییده باشد
انگار که باغی روی پوستش دارد
زیبایی در بینی های بزرگ و انحنادار است
که به سمت آسمان اشاره می کنند
و پوست هایی به رنگ زمین
زمینی که اجدادم در آن کشاورزی کرده اند
تا نسلی از زن ها را بپرورند
با ران هایی تنومند همانند تنه ی درختان
و چشم هایی شبیه بادام های درشت
و پلک هایی برآمده از باورهای عمیق
رودهای سرزمین من
در شریان هایم جریان دارند
پس به من نگو
زنان سرزمین من
به زیبایی
زنان سرزمین تو
نیستند

ستون فقرات ما
قصه هایی دارند
که شیرازه ی هیچ کتابی
تاب تحمل آن ها را ندارد

-فعالان حقوق زنان



خود را بپذیر
به همان شکلی که طراحی شده ای

بدن تو
موزه ای است
از بلاهای طبیعی
آیا می توانی درک کنی
که چقدر این حقیقت
شگفت انگیز است



از دست دادن تو
تبدیل شدن به خودم بود

بدن زن های دیگر
میدان جنگ ما نیست

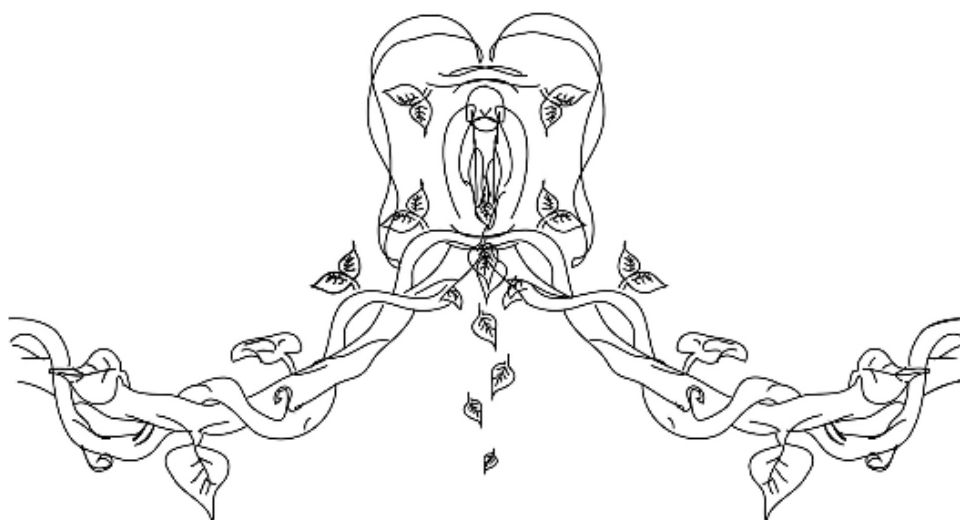


از بین بردن تمام موهای بدن
درست به همان اندازه خوب است
که نگه داشتن تمام آن ها
اگر این همان چیزی باشد که خودت می خواهی

ظاهرن از متانت به دوره اگه من
در مورد پریود ماهانه ام توی جمع صحبت کنم
چون بیولوژی بدن من زیادی واقعیه

انگار فروختن اونچه که
لای پاهای یه زن هست
عادی تر از
صحبت کردن در مورد
عملکرد درون اونه

استفاده زایشی از بدن زن
زیبا جلوه داده میشه
در حالی که طبیعتش
زشت به نظر میرسه



تو یک اژدها بودی خیلی پیش از این که
او بیاید و بگوید که
تو می توانی پرواز کنی

تو یک اژدها باقی خواهد ماند
خیلی بعد از این که او برود

می خوام عذر خواهی کنم از تمام زن هایی که
بهشون گفتم زیبا
قبل از این که باهوش یا شجاع خطاب شون کنم
متأسفم از این که طوری رفتار کردم که انگار
اون چه که باهاش به دنیا اومدید
مهم ترین چیزی هست که شما می تونید بهش افتخار
کنید
در حالی که روح شما کوه ها رو خرد می کنه
از حالا به بعد این قبیل جمله ها رو می گم
تو قوی هستی یا تو خارق العاده هستی
نه به این دلیل که زیبا نیستی
بلکه به این دلیل که تو خیلی بیشتر از "فقط زیبا"
هستی



دارم
آن چه را که دارم
و خوشحالم

از دست داده ام
آن چه را از دست داده ام
و همچنان
خوشحالم

تو گریه می کنی
"دردم یکی دوتا نیست"

من در آغوشت می گیرم
"برای هر دردی درمانی هست"



غم می آید
شادی هم خواهد آمد

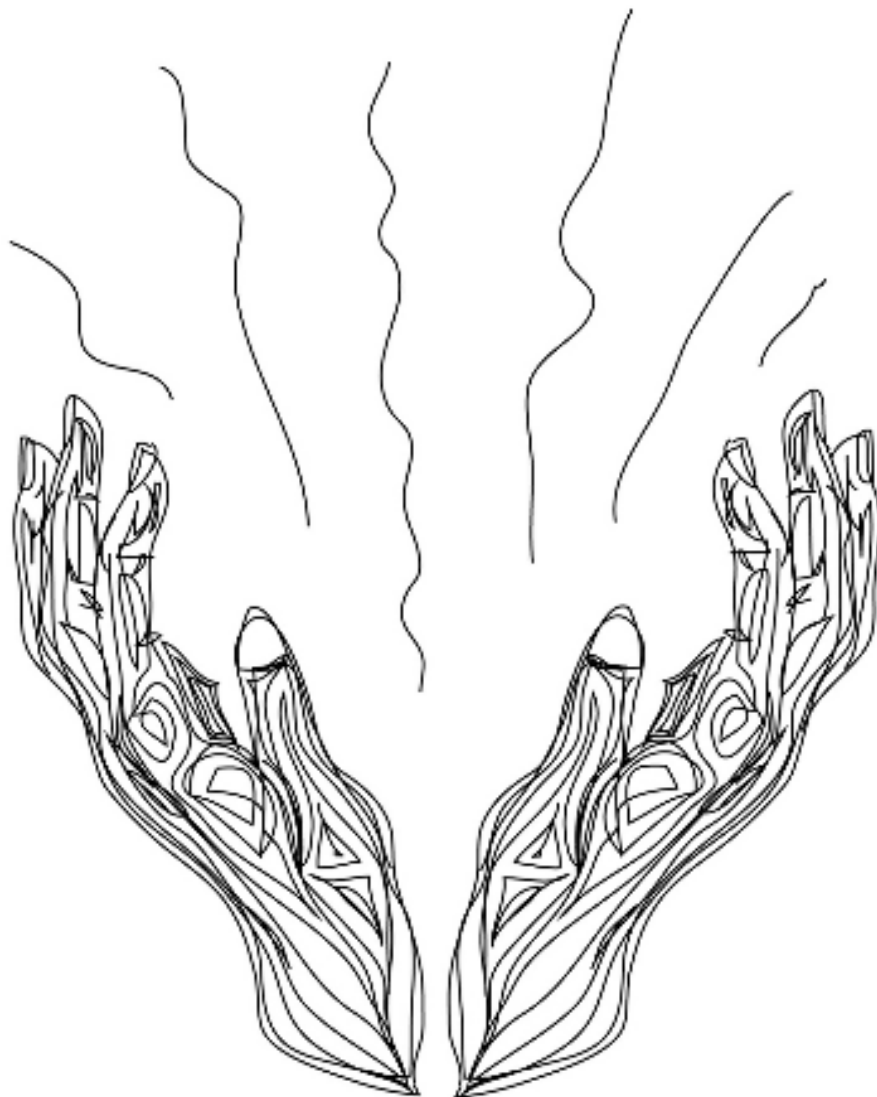


همه ما بسیار زیبا
متولد شده ایم

بزرگ ترین تراژدی این است که
متقاعد شویم زیبا نیستیم

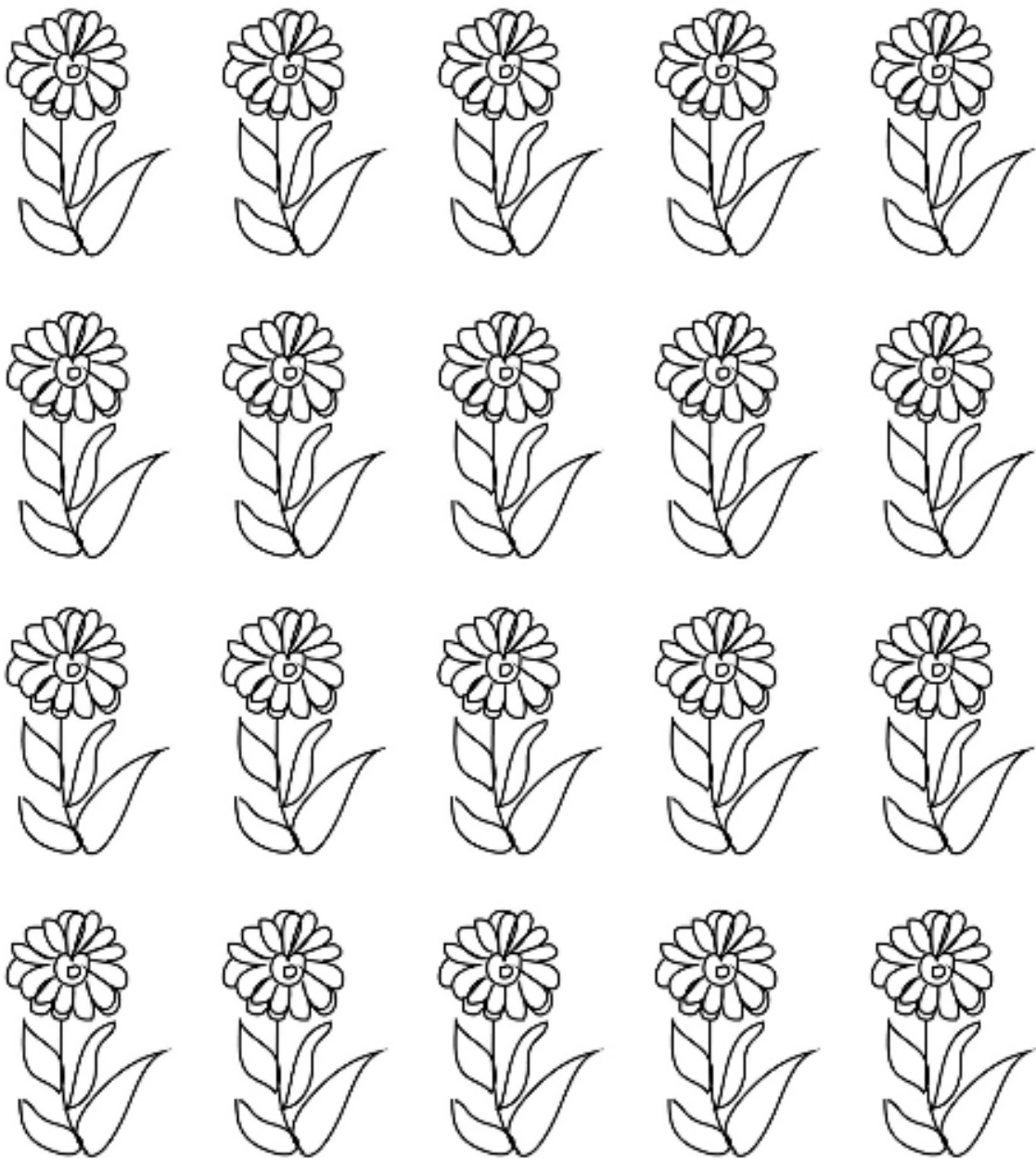
جهان
به تو
درد بسیاری می دهد
و تو
از آن طلا می سازی

-چیزی از این پاک تر وجود ندارد



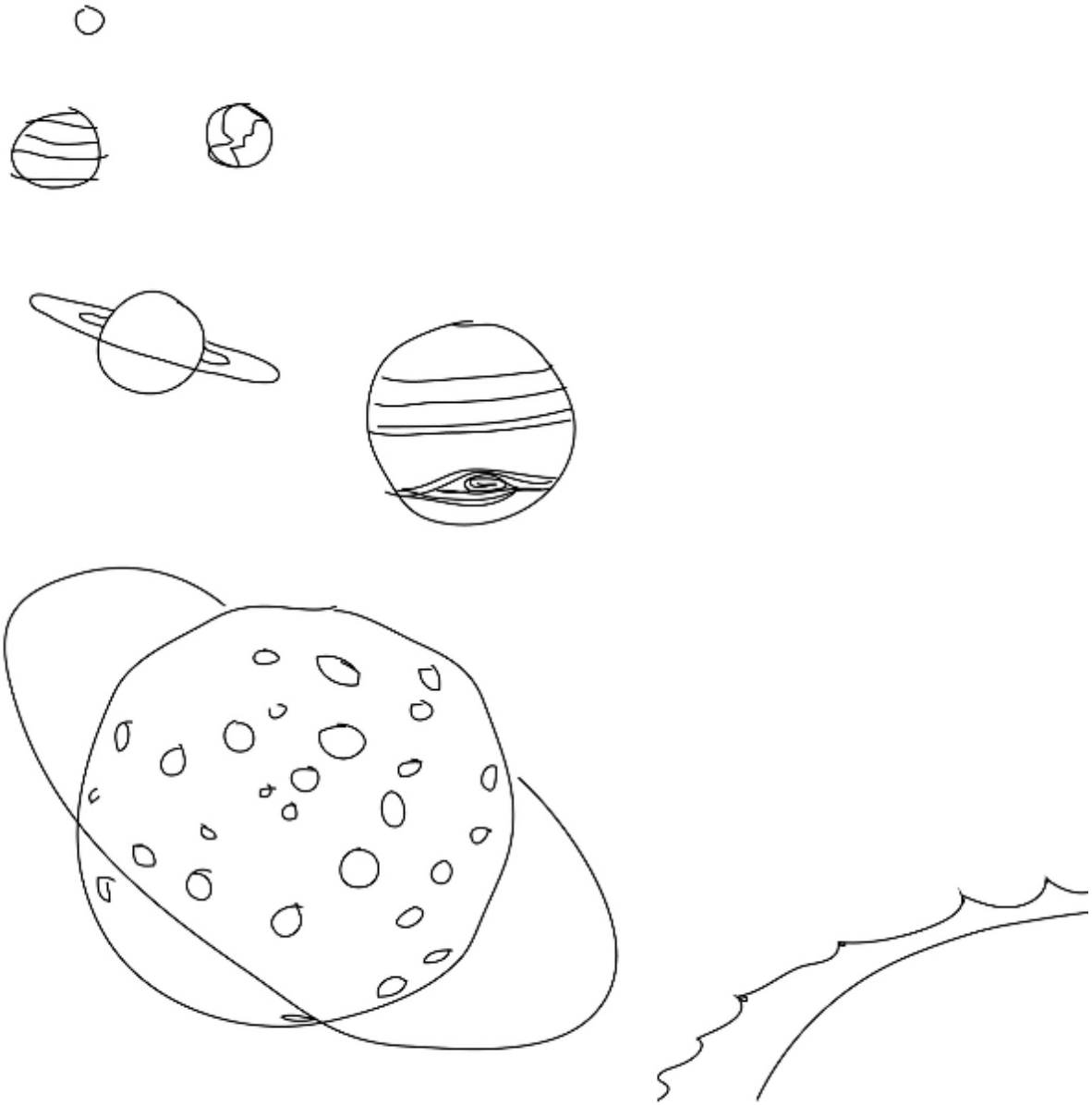
با دوست داشتن خودت
به دیگران می آموزی که چگونه
تو را دوست داشته باشند

قلب من بیش از هر چیز دیگری برای خواهرانم می تپد
برای زنانی که زنان دیگر را یاری می دهند
مانند گل هایی که برای بهار لحظه شماری می کنند
مانند گل هایی که برای آوردن بهار شکوفا می شوند



الهه ی بین پاهای تو
آب دهان ها را جاری می کند

تو
نیمه ی گم شده ی
خودت هستی



مهربان ترین باش
با تلخ ترین ها

همه مون رو به جلو حرکت می کنیم
وقتی می فهمیم که زن های اطرافمون
چقدر انعطاف پذیر و تاثیرگذار هستن



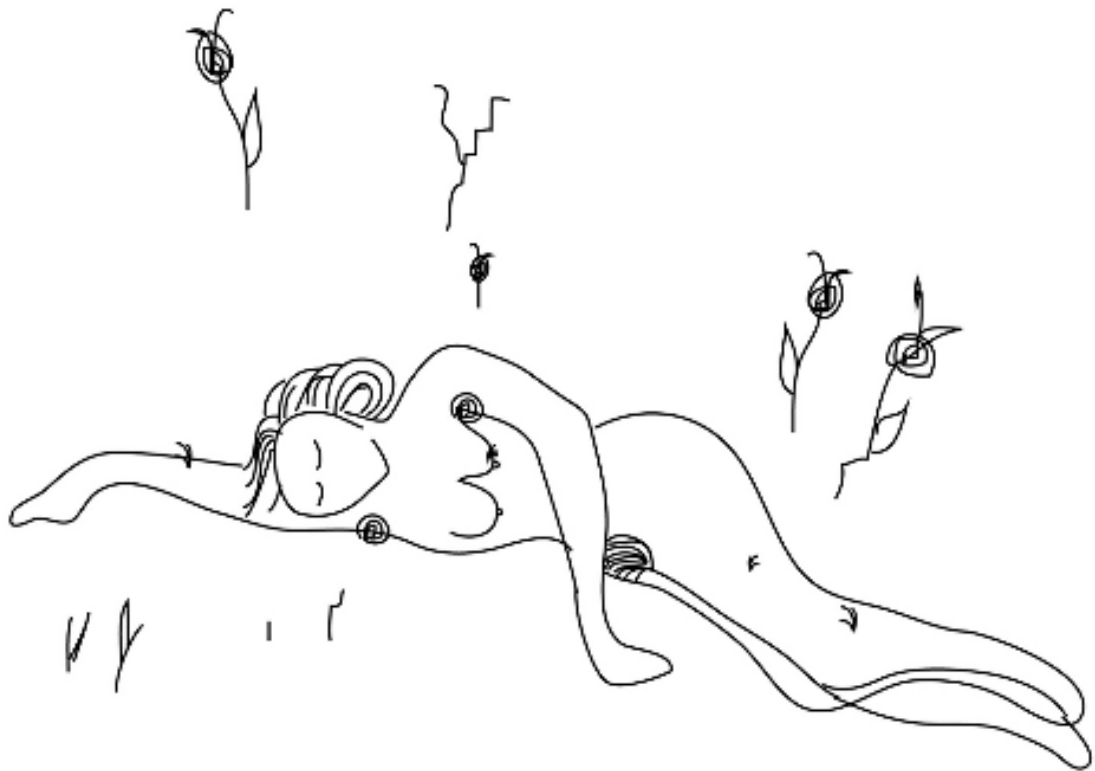
اگر تو در این کتاب زیبایی می بینی
به این معنا نیست که
زیبایی از من است
به این معناست که زیبایی آن چنان در تو ریشه دوانده
که آن را در همه جا می بینی

مو

اگه قرار نبود که باشه

اصلن از اول روی بدن مون رشد نمی کرد

-ما در جنگ با چیزی هستیم که طبیعت به ما داده



از همه مهم تر این که
عاشق باش
طوری که انگار این تنها کاریه که بلدی
عاقبت همه چیز بی معنی خواهد بود
این صفحه
جایی که نشستی
مدرک تحصیلی ات
کارت
پول
هیچ چیز مهم نیست
به جز عشق
به جز کسانی که بهشون عشق ورزیدی
و این که چقدر عمیق دوستشون داشتی
این که چطور روی مردم اطرافت تاثیر گذاشتی
و چقدر بخشنده بودی

می خواهیم ریشه در خاک بدوانم

آن قدر که

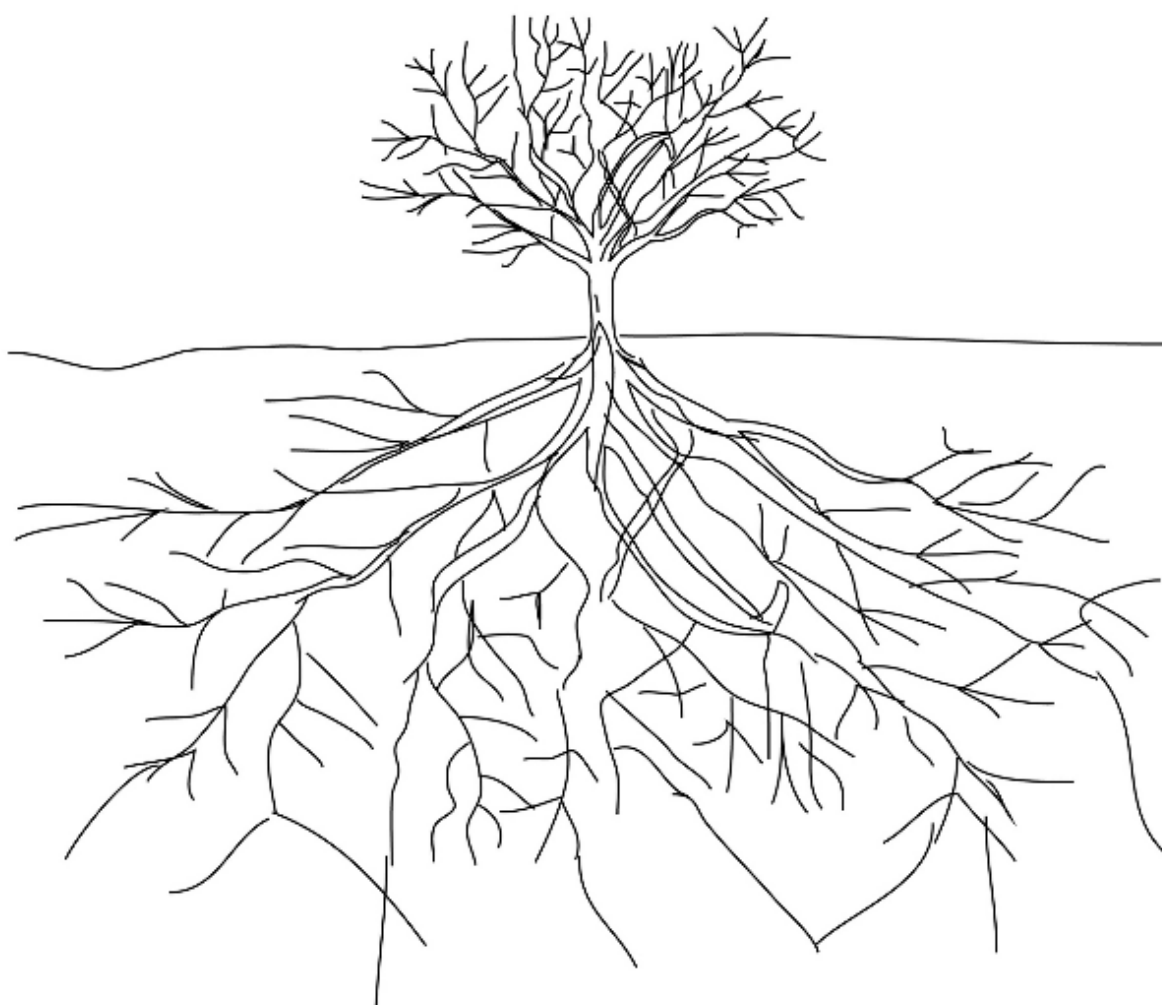
اشک هایم

دست هایم

پاهایم

در خاک غرق شوند

-فروتنی



باید جایی جستجو را تمام کنی
جستجو برای این که چرا باید
در نقطه ای تمامش کنی

اگر برای خودت کافی نیستی
هرگز برای دیگری
کافی نخواهی بود



اول
باید بخواهی که
بقیه ی عمرت را
با خودت سپری کنی

البته که می‌خواهم موفق باشم
اما موفقیت رو فقط برای خودم نمی‌خواهم
می‌خواهم موفق باشم تا بتوانم
به اندازه‌ی کافی شیر و عسل به دست بیارم
تا کمک کنم اطرافیانم هم موفق بشن



ضربان قلبم تنتر می شه
وقتی که به تولد یک شعر فکر می کنم
با کلمات باز و از اون ها باردار می شم
عشق بازی با کلمات
عاشقانه ست
شایدم شهوانی
شایدم هر دو

اونچه منو به وحشت میندازه اینه که

نفس مون تنگ می شه

وقتی بقیه موفق می شن

و نفس راحتی می کشیم

وقتی که شکست می خورن



هنر تو
ارتباطی به تعداد آدمایی
که کارت رو دوست دارن
نداره
هنر تو
مربوط میشه به این که
آیا قلبت کاراتو دوست داره
آیا روحت از کارای خودت لذت می بره
هنرتو صادق بودن با خودته
هرگز صداقت رو با
نظر دیگران
معامله نکن

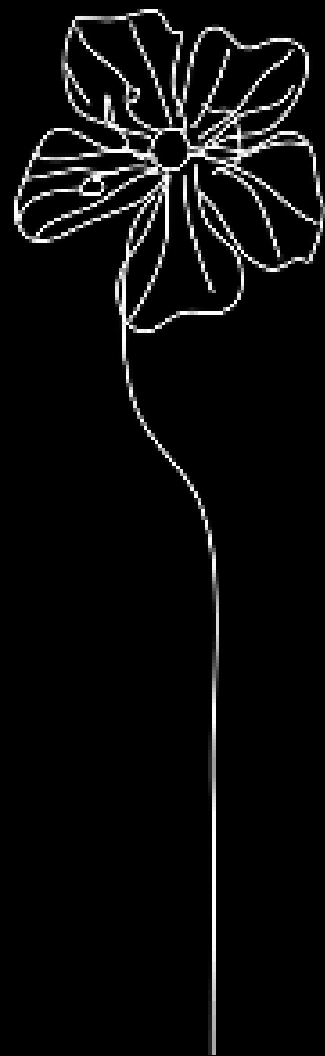
-برای شاعران جوان

ببخش به اونایی که
چیزی
برای دادن به تو ندارن



تو مرا شکافتی
به صادقانه ترین راهی که
برای شکافتن یک روح وجود دارد
و داشتی ام به نوشتن
در زمانی که ایمان داشتم
دیگر قادر به نوشتن نیستم

-سپاسگزارم



روپی کاتور خود را عصاره ی وجودی اجدادش می داند که گرد هم آمده اند و خواسته اند که این داستان ها بازگو شوند. در پنج سالگی، مادر قلم مویی به روپی داد و گفت: "هر چی توی قلبت داری، نقاشی کن". در هفده سالگی اولین شعرخوانی اش را در یک گردهمایی محلی که میکروفون به صورت آزاد در اختیار حضار قرار می گرفت، انجام داد. همان شب دریافت که علاقه ی بسیار زیادی به اجرای شعر دارد. روپی به اجراهایش در کانادا ادامه داد و توانست جمعیتی از خوانندگان و هواخواهان را گرد هم آورد. زمانی که در دانشگاه واترلو مشغول تحصیل بود، اولین کتابش؛ شیر و عسل، را با هزینه ی شخصی منتشر کرد. سالهای پس از آن، شیر و عسل تبدیل به یک پدیده ی جهانی شد. بیش از سه میلیون کپی از کتاب به فروش رسید و به بیش از ۲۵ زبان دنیا ترجمه شد و برای ۳۶ هفته ی متوالی پرفروش ترین کتاب نیویورک تایمز گردید.

کارهای روپی موضوعاتی نظیر عشق، ضربه های روحی، تسکین ها، زنانگی و مهاجرت را در بر می گیرند. روپی قصه گو و زبان گویای مردم و تاریخ است. سادگی و ظرافت کارهای او در قلب میلیون ها انسان جای گرفته است.

پس از سال ها انتظار و در سال ۲۰۱۷، کار دوم روپی؛ خورشید و گل هایش، منتشر و در سه ماهه ی اول پس از انتشار یک میلیون نسخه از آن به فروش رسید و مورد تحسین خوانندگان در سراسر دنیا قرار گرفت.

روپی جزو ۳۰ نفر زیر ۳۰ سال مجله ی فوربس* و یکی از ۱۰۰ زن بی بی سی است. او می کوشد راهش را در زمینه ی شعر و هنر با تلاش برای درک بالاتر و یافتن مهارت بیش تر در فن بیان ادامه دهد.

*Forbes

شیر و عسل
مجموعه ای است درباره ی
عشق
جدایی
ضربه های روحی
تجاوز
تسکین
و زنانگی
در چهار بخش جداگانه است
هر بخش هدفی را دنبال می کند
دردی را نشانه می گیرد
قلب شکسته ای را تسکین می دهد
شیر و عسل خواننده اش را همراهی می کند
در سفر تلخ ترین لحظات زندگی
و در آن ها شیرینی می یابد
چراکه شیرینی در همه جا یافت می شود
اگر در جستجویش باشی

- درباره ی کتاب